

رهبری مشعشعیان؛

آغاز و فرجام فعالیت‌های سیدمحمدبن فلاح

دکتر محمدعلی رنجبر*

خیزش مشعشعیان در منطقه جنوب بین‌النهرین و خوزستان، به رهبری سیدمحمدبن فلاح (متوفای ۸۷۰هـ) شکل گرفت و حکومت مستقل شیعه، به مرکزیت حوزیه ایجاد شد. تا کنون، مطالب قابل توجهی از زندگی و روند فعالیت‌های آغازین سیدمحمدبن فلاح، در جهت رهبری مشعشعیان، همچون سایر ابعاد خیزش وی، به رشته تحریر در نیامده است. در این نوشتار، تلاش می‌شود بر اساس منابع اصیل موجود، مراحل مختلف اقدامات وی - که به شکل‌گیری و استقرار مشعشعیان انجامید - تبیین گردد. هرچند در پی‌گیری سیر حوادث، پاره‌ای از ابعاد فکری و اجتماعی جنبش مشعشعیان بازگو می‌شود، اما غرض اصلی، نه بررسی ماهیت فکری و اجتماعی آن جنبش، که ارایه گزارشی منسجم، منظم و مبتنی بر نقد منابع، از روند فعالیت‌های سیدمحمدبن فلاح، به عنوان آغازگر و راهبر مشعشعیان، تا مرحله اعلام موجودیت اعتقادی وی می‌باشد.

۱- سرچشمه آگاهی‌ها

نخستین مأخذ آگاهی ما از زندگی سیدمحمدبن فلاح، کتاب «تاریخ غیائی»^(۱) است. عبدالله بن فتح‌الله بغدادی ملقب به «غیاث»، در اثر مذکور، آگاهی‌های مهمی از تاریخ «ارض العراق» از زمان سقوط بغداد تا سال ۸۹۱هـ.ق به دست می‌دهد. در فهرست مطالب اثر فوق، فصلی درباره سیدمحمدبن فلاح و مشعشعیان تا سال ۹۰۱هـ.ق آمده است؛ (ظهور سیدمحمدبن فلاح مشعشی و من تبعه من المشعشعین و ذکر اخبارهم فی الجزائر الی سنه احدى و تسعمائه).^(۲) اما فصل مذکور از جمله قسمت‌های از بین رفته آن اثر است و آگاهی‌هایی که در مورد مشعشعیان از این طریق به دست ما رسیده، مربوط به اخباری است که در خلال دو فصل «قراقویونلو» و «آق‌قویونلو» و در ضمن شرح حوادث آن دو حکومت بیان شده است. از این رو، بیش از آن که متضمن مسایل درونی و بویژه آغازین مشعشعیان و رهبران آن باشد، از روابط و درگیری‌های سیاسی و نظامی آن‌ها خبر می‌دهد. در این اثر، به طور خاص، به درگیری سیدمحمدبن فلاح با اسپند قراقویونلو (حکومت ۸۴۸-۸۳۷هـ.ق) اشاره شده است، اما مباحث بیشتری از مولی علی، فرزند سیدمحمد، و دیگر جانشینان او به میان آمده است. علی‌رغم اهمیت جایگاه تاریخ غیائی در مطالعه مشعشعیان - به لحاظ نزدیکی زمانی و انحصاری بودن برخی اطلاعات - جانب‌داری آشکار مؤلف از آق‌قویونلوها و شیوه تاریخ‌نگاری تقدیرگرایانه آن،^(۳) از اهمیت و اعتبار آن می‌کاهد.

در شرح زندگی سیدمحمدبن فلاح، بی‌تردید «مجالس المؤمنین» بیشترین آگاهی‌ها را دارد. قاضی نورالله شوشتری به صراحت بیان می‌کند که این تفصیل را «بر وجهی که بعضی از متأخرین اهالی عراق در تاریخ غیائی آورده» می‌نویسد؛^(۴) اما همان‌طور که گفتیم، تمام بخش‌های تاریخ غیائی به دست ما نرسیده و چه بسا که این بخش‌ها مفقود، مورد استفاده قاضی نورالله قرار گرفته باشد که این امر با توجه به اخبار بیشتر و مفصل‌تر «مجالس المؤمنین» از اثر غیائی، قطعی می‌نماید. اما در اینجا

نیز با نویسنده‌ای شیعی مواجه‌ایم که در دوران سیطره صفویان بر والیان مشعشعی قلم می‌زند. (آگاهی‌های تاریخی قاضی نورالله از مشعشعیان تا سال ۹۹۲ ه. ا. د. می‌یابد). در هر حال، اگر بپذیریم که روایت قاضی نورالله از مشعشعیان بر اساس بخش‌های مفقود تاریخ غیاثی است، در آن صورت، مطالب وی نزدیک‌ترین و مؤثرترین مأخذ تلقی می‌شود، بویژه این‌که وی قلم به دستی از خطه خوزستان (قلمرو مشعشعیان) بود که پیشینیان او در اصطکاک و پیوند با آمد و شد مشعشعیان بودند.^(۵)

«تاریخ مشعشعیان» اثر سیدعلی خان بن سیدعبدالله، در نگرشی کلی، چیزی رونویسی از «مجالس المؤمنین و «تاریخ غیاثی» نیست؛ اما در نگاه دقیق‌تر، به رغم فاصله زمانی وی از دوران سیدمحمدبن فلاح، به جهت دربر داشتن برخی اخبار و آگاهی‌ها از سلسله خاندان مشعشعیان - که او نیز یکی از والیان آن است - دارای اهمیت می‌باشد. از منظر یکی از مشعشعیان اواخر دوره صفویه (پس از سال ۱۱۲۸ ه.) که در اثر مذکور آمده است، به سیدمحمدبن فلاح به عنوان بنیان‌گذر مشعشعیان نگرسته می‌شود.^(۶)

با بررسی اثر سیدمحمدبن فلاح، «کلام المهدی»^(۷) آگاهی‌ها از دوران متقدم مشعشعیان از لحاظ تنوع موضع‌گیری‌ها تکمیل می‌شود. از این لحاظ، باید به درستی «کلام المهدی» را مأخذی ارزشمند قلمداد نمود که علاوه بر این‌که حاوی آگاهی‌های مفید و بنیادی در حوزه فکری - اعتقادی می‌باشد، از برخی مقاطع و بعضی موارد فعالیت‌ها و اقدامات سیدمحمدبن فلاح، و به قلم، او خبر می‌دهد. در «کلام المهدی» می‌توان از نوع دفاعیات سیدمحمد در جدی‌ترین و حساس‌ترین مقطع از حیات مشعشعیان آگاه شد.

بر این اساس، سعی شده است که اطلاعات، بر مبنای چهار منبع اصیل فوق و به شکل منسجم گردآوری شود. شاید ذکر این مطلب ضروری نباشد که پژوهش‌های جدید به صورت همه‌جانبه و هم‌زمان از سرچشمه‌های مذکور استفاده نکرده، و از

این رو در این مسیر گامی به جلو برنداشته‌اند^(۸)

۲- نخستین آگاهی‌ها

شجره نامه سیدمحمدبن فلاح در رایت قاضی نورالله شوشتری، که سیدعلی خان نیز آن را آورده، به هفتمین امام شیعیان دوازده امامی می‌رسد. آشکارترین تردید در این شجره نامه از سوی یکی از مشعشعیان، به نام سیدابراهیم موسوی مشعشعی، در بار سلطان حسین بایقرا در هرات و خطاب به سید قاسم پسر سیدمحمد نوربخش - رهبر نوربخشیه - ذکر شده؛ وی اصالت سیادت نوربخشیان و مشعشعیان را زیر سؤال برده است. به هر حال، بر اساس روایت، قاضی نورالله، سیدمحمدبن فلاح «عالم مفید و عاقل رشید»، معروف به مهدی، «علامه عصر و نادره دهر، فرید زمان و افلاطون او»^(۹) فرزند هبه‌الله بن حسن بن علی مرتضی بن سیدعبدالحمیدنسابة بن ابوعلی فخاربن احمدبن ابوالغنائم بن ابوعبدالله حسین بن محمدبن ابراهیم مجاب بن محمد صالح بن امام موسی کاظم (ع) است. زادگاه او واسط می‌باشد، اما در حله و در مدرسه شیخ احمدبن فهد که از اکابر صوفیه و اعظم مجتهدان امامیه بود، آموزش دید.^(۱۰)

اشاره کوتاهی به وضعیت معیشتی خانواده سیدمحمدبن فلاح، بیانگر شرایط دشوار محیط نشو و نمای او دارد. از زمان مرگ پدرش، فلاح، اطلاعی در دست نیست. اما ذکر شده که مادرش زن تنگ‌دستی بود که به هر حال به فرزندش اجازه داد که در حله و در مدرسه شیخ به فراگیری دانش دینی بپردازد، و این در حالی بود که در هفت سالگی قرائت قرآن و مقدمات علم را آموخته بود. در مدرسه شیخ، تمام اوقات سیدمحمد به درس و مطالعه می‌گذشت و با جدیت و تلاش زیاد در مدتی کوتاه به مراتب عالی در علم رسید و استاد را از خود راضی دید. این میزان دانش آموختگی، به همراه حسن فضیلت موجب شد که اجازه تدریس در جایگاه استاد را در مواقع مقتضی به دست آورد و به قول سیدعلی خان، ترقی او در «امور دنیوی و سنت

هاشمی و حمیت عربی»^(۱۱) دیده می‌شد. پیوند شاگرد با استاد به دنبال ازدواج مادر سیدمحمد با شیخ احمدبن فهد، مستحکم‌تر شد و چه بسا جایگاه رفیع وی در میان شاگردان شیخ احمد، افزون بر توانایی علمی، ناشی از این پیوند باشد. گرایش‌های درونی و متصوفانه سیدمحمد در کنار آموزش‌های علوم رسمی دینی از آغاز مشهود بود. قاضی نورالله در این باره می‌نویسد:

جامع معقول و منقول بود و صوفی و صاحب ریاضت و مکاشفه بود و آن‌چه از ظهور خود خیر می‌داد، از روی مکاشفه بود و در همین راستا نیز به مدت یک سال در مسجد جامع کوفه معتکف شد و قوت او در طول آن مدت به جز اندکی از آرد جو نبود و بسیار می‌گریست و چون کسی از سبب گریه او می‌پرسید، می‌گفت به حال جماعتی می‌گریم که به دست من کشته خواهند شد.^(۱۲)

از زمان این اعتکاف اطلاعی در دست نیست. کسکل اعتکاف او را پس از رد دعوی وی از سوی شیخ احمدبن فهد می‌داند که به دنبال آن اضطراب و ناراحتی، چنان‌که رسم اغلب مسلمانان است، به سفر زیارتی رفته و یک سال را در مسجد کوفه با ریاضتی سخت گذراند؛^(۱۳) و این با سخن قاضی نورالله که مبنای پیش‌بینی ظهورش را ناشی از مکاشفه می‌داند سازگار نیست.^(۱۴) در واقع، به نظر می‌رسد سیدمحمدبن فلاح افزون بر شناخت علمی و ظاهری، بر شناخت شهودی و باطنی نیز توجه جدی داشته است و از این‌رو در کنار آموزش علوم رسمی، به خودسازی‌های روحی و باطنی نیز می‌پرداخته است، و چون استاد، هم دستی در فقاہت رسمی داشته است، و هم از عوالم درونی متصوفین بی‌خبر نبوده است.

قاضی نورالله، و به تبع وی، سیدعلی خان، به سادگی اساس و آغاز فعالیت‌ها و دعوی‌های سیدمحمدبن فلاح را به دست‌یابی وی بر کتاب شیخ احمدبن فهد در «علوم غریبه و امور عجیبه و کرامات مهیبه»^(۱۵) می‌دانند، که از رهگذر آن، اعراب اطراف خوزستان را مرید خود ساخت و تا آنجا پیش رفت که خود را ملقب به مهدی کرد.^(۱۶) ظاهراً استاد شیخ احمدبن فهد، که از عواقب آگاهی از مطالب کتاب و کاربرد

آن آگاه بود، در لحظات احتضار آن را به یکی از خدمه داد که در فرات اندازد و سیدمحمد به حيله و حسن خطاب، آن را از دست کنیزک به در آورد و پنهانی به مطالعه مشغول شد تا این که به بعضی اشارات آن آگاه شد و برخی حرکات آن را آشکار کرده و به کار بست. از جمله آموزش هایی که از خلال مطالعه کتاب مذکور به دست آورد، ذکرى مشتمل بر اسم على (ع) بود که با تعلیم آن به اعراب، به آن ها کیفیت تشعشع دست داده، بدنشان متحجر می شد و مرتکب امور خطیر چون شمشیر تیز بر شکم نهادن و آن را خم کردن، و دیگر اشیاء عجیبه می شدند.^(۱۷)

قاضی نورالله دو تاریخ را در آغاز ظهور سیدمحمدبن فلاح به دست می دهد: ۸۲۸ و ۸۴۰هـ؛ و از قول تاریخ غیاثی، سال ۸۲۰ را ذکر می کند. در نسخه موجود تاریخ غیاثی، مؤلف اساساً از آغاز فعالیت های سیدمحمدبن فلاح اطلاعاتی به دست نمی دهد و به همین ترتیب نیز تاریخ مشخصی طرح نشده است. نخستین اشاره به مشعشعیان در اثر مذکور این گونه است: «مشعشع ظهور کرد و جزایر را گرفت»، و سپس به حمله مشعشعیان به قلعه بندوان اشاره می کند.^(۱۸) اما قاضی نورالله اخباری از غیاثی نقل می کند که در نسخه موجود به دست ما نرسیده است. بر این اساس، سال دعوی مهدویت سیدمحمدبن فلاح (۸۲۰هـ) مصادف با قرانی بود که دلالت بر ظهور او می نمود و از تأثیر همین قران بود که اسپند میرزابن قرايوسف ترکمان فقهای شیعه را با فقهای بغداد به «مباحثه و مناظره انداخت و چون فقهای شیعه غالب آمدند... اختیار مذهب شیعه نمود و سکه به نام دوازده امام زد».^(۱۹) واقعیت این است که در تعیین تاریخ دقیق پیدایش و ابراز عقاید سیدمحمدبن فلاح منبعی در دسترس نیست و تا زمانی که درگیری های نظامی مشعشعیان با حکومت های مجاور آغاز نشده، در دیگر منابع، تاریخ دقیقی از پیدایش آن ها به میان نیامده است.

چنان که گفته شد، منابع، دستیابی سیدمحمدبن فلاح به کتاب شیخ احمدبن فهد را آغاز روند فعالیت های تبلیغی وی می دانند. این اتفاق در حین احتضار^(۲۰) شیخ احمد روی داد. با توجه به آن که درگذشت او در سال ۸۴۱هـ بود، بنابر این، اوج ادعاهای

سید محمد بویژه در اظهار محدودیت، باید حدود این سال‌ها باشد. اما ذکر سال‌های ۸۲۰ و یا ۸۲۸ هجری نشانگر وجود نشانه‌هایی از فعالیت‌های سید محمد می‌باشد که به تدریج نمودی آشکارتر و افراطی‌تر داشته است، تا آنجا که منجر به صدور فتوای قتل او می‌شود.

قاضی نورالله در جایی از کتاب خود می‌آورد که:

سید محمد بن فلاح مصاحب امرای آن نواحی [واسط] بود و زمانی که از او می‌خواستند تا در برنامه‌های تیراندازی شرکت کند، در پاسخ می‌گفت: «گاهی من تیراندازی خواهم کرد که چندین کس پیش‌پیش تیر من می‌دیده باشند»، و در میان اهل و عشیرت خود از تسخیر عالم سخن می‌راند که به عنوان «مهدی موعود»، آن بلاد و قری را بر عشیره و اصحاب خود تقسیم خواهد کرد، و چون این سخنان دیگر یاره - که نشانگر سابقه آن است - به شیخ احمد بن فهد رسید، به قتل اوفتوی داد و امیر منصور بن قبان بن ادريس عبادی در استحلال خون او چیزی نوشت و چون کتابت به امیر منصور رسید سید محمد را گرفته خواست بکشد، گفت: من سید سنی صوفی‌ام، جهت این شیعیان مرا دشمنی می‌دارند و قصد کشتن من می‌کنند، و مصحف معبد بیرون آورده بر طبق آن سوگند خورد و دیگر سخنان گفت تا امیر منصور او را رها کرد. (۲۱)

سید علی خان نیز پاسخ سید محمد را با همین مضمون، اما با صراحتی بیشتر می‌آورد:

امیر [منصور بن قبان بن ادريس عبادی]، گناه من دوستی اصحاب [پیامبر (ص)] است، من مردی شریف النسب و صوفی مشرب و سنی مذهب هستم و آن‌ها ارجاس شیعه منافقین و متزندقین هستند. مرا با آن‌ها که صاحبه را رد می‌کنند و با کتاب و سنت نبوی مخالفت می‌کنند میلی نیست و از این روست که مورد غضب واقع شده‌ام و حکم به قتل من داده‌اند. (۲۲)

بدین ترتیب، سید محمد با ترفندی آشکار از مرگ رست. و به درستی بر اساس مجموع اطلاعاتی که در مورد او وجود دارد، و بویژه سخنانش در «کلام المهدی»،

تردیدی وجود ندارد که سید محمد در چارچوب باورهای شیعه می‌اندیشیده و در موضوعات مورد اختلاف میان تشیع و تسنن با جانب‌داری زیاد و تعصب، از موضع شیعیان دفاع می‌نموده. در «کلام المهدی» وی در موارد متعدد از حقانیت علی (ع) در جایگاه جانشینی پیامبر (ص) و رد اقدامات برخی صحابه پای می‌فشارد. برای نمونه، به صراحت می‌آورد که از دیدگاه شیعه، اهل سنت وارد بهشت نمی‌شود، از آن رو که اصل امامت را نپذیرفته است^(۲۳)، و از سه خلیفه راشدین به عنوان «آن سه نفر» یاد می‌کند که با در دست گرفتن حکومت مصحف ابن مسعود را آتش زدند و گفتند ما برای تدوین قرآن سزاوار هستیم و بویژه این که «پس از رسالت، بر امیرالمؤمنین [علی] مطلب را به درازا کشانند»^(۲۴) و در این راستا جایگاه افرادی چون معاویه مشخص است که از نظر سیدمحمد «قلباً آدم باطل و فاسدی بوده که اظهار اسلام کرده، می‌اندیشیده که در قرآن سیر می‌کند و به شریعت روی می‌آورد... [اما] او ذاتاً شیطان است، و به طور کلی، همه پیشوایان چهارگانه مروانیان و بنی عباس لباس حق را پوشیدند، مردم را شکار کردند، خدعه ورزیدند و نیرنگ کردند»^(۲۵)

در «تحفه الازهار» از ضامن بن شدقم نقل شده است که نخستین رویارویی استاد (شیخ احمد بن فهدحلی) با شاگرد (سیدمحمد بن فلاح)، درست پس از دستیابی وی به کتاب مذکور است؛ اثری که دارای فایده‌های عجیب و محتوای علوم پنهان و غریب و ظریف بود. سیدمحمد با به دست آوردن آن کتاب به سوی قبیله خفاجه می‌رود، و یا پناه می‌برد. به زودی پیک شیخ، به دنبال کتاب به قبیله خفاجه می‌رسد، اما سیدمحمد ربودن آن اثر را انکار می‌کند و می‌گوید: «این شیخ از شدت مرض عقلش بیمار شده، او مذهب تسنن دارد و من امامی مذهب هستم و دشمنی دینی نیز بر شما پنهان نیست»، و بدین وسیله اهل قبیله را که به مذهب تشیع اعتقاد عمیق داشتند، به حمایت از خود ترغیب می‌کند. ادامه روایت ابن شدقم با اطلاعات نه چندان موثق تاریخی همراه است: سیدمحمد پس از مطالعه کتاب که موجب خرسندی و شغف او شد، متوجه اصفهان (در ایران) می‌شود^(۲۶) سپس به حویزه می‌آید و مهمان مرد عربی

می شود که نابینا و ناشنوا و فقیر است و از مال دنیا جز گاومیشی لاغر که شیرش خشکیده، چیز دیگری ندارد، اما با اعجاز سیدمحمد آن حیوان پرشیر می شود، مرد بینایی و شنوایی خود را به دست می آورد و بدین وسیله هم قبیلگان مرد عرب پیر و او می شوند، و در مقابل فرمانروایان عبادی منطقه می ایستند و به اتکای شمشیرهایی که از استخوان گاو میش ساخته شده اند و تیرهایی که از نی درست کرده اند، موجب شکست عبادی و چیرگی سیدمحمد بن فلاح می شوند. اعجاز سیدمحمد - که به «مهدی صاحب امر» ملقب گردیده - در این گزارش، آن جا به اوج می رسد که در ادامه جنگ و ستیز با فرمانروایان، با پاشیدن مشتی خاک لشکر دشمن را عقب می راند.^(۲۷)

اطلاعات تاریخی دیگر منابع، به درستی خبر این شوقم را رد می کند و آن را ساخته و پرداخته اذهان قهرمان پرور جلوه می دهد که بیشتر بر حیرت خواننده می افزاید، تا آگاهی های تاریخی؛ اما این روایت نیز تأییدی است بر هم زمانی واپسین لحظات حیات شیخ احمد و آغاز فعالیت سیدمحمد بن فلاح، و چه بسا پس از حمایت خفاجه از وی، شیخ فتوای قتل او را صادر کرده و امیر منصور بن قبان بن ادريس عبادی - سنی مذهب - مأمور اجرای آن می گردد، و هم چنان که سیدمحمد با اظهار تشیع خویش، از حمایت خفاجه برخوردار می شود، در مقابل امیر سنی مذهب، به تسنن خود و تشیع شیخ اشاره می نماید.

شبر خبر دست یابی سیدمحمد به اثر شیخ احمد بن فهد در علوم غریبه را، که تمامی منابع ذکر کرده اند، رد نمی کند، اما بر این نکته مهم تأکید دارد که این اثر می تواند کتابی از شیخ باشد که حاوی بعضی از اخبار و حوادث آینده بوده که از کلام علی (ع) استخراج شده است و این که سیدمحمد نیز برخی یارانش را از آینده خبر می داده است، امری بی سابقه در سنت متصوفین صاحب کرامت نبوده است و حتی دانش او در مباحث غریبه و سحر نیز با توجه به رواج این نوع نگرش در آن زمان نمی تواند بعید باشد، چنان چه که به کارگیری برخی حروف و اسما در برآوردن حاجات در برخی کتب اسلامی آمده است.^(۲۸)

باید به خاطر داشت که سید محمد سال‌های طولانی در محضر شیخ احمد بن فهد حلی آموزش دیده است. تمایلات متصوفانه و زاهدانه شیخ، امری است که در بررسی‌های پژوهشگران به اثبات رسیده است و آثاری نیز به این مضامین از او به جا مانده است که از عناصر صوفیانه خالی نیست.^(۲۹) بر این اساس، تأثیر پذیری سید محمد از استاد در این زمینه مسلم است. علاوه بر این، سید محمد در گرایش به این وجه از ابعاد شخصیت استاد و به کارگیری افراطی آن آموزش‌ها تا آن جا پیش رفت که اعمال وی حتی مورد تأیید شیخ نیز نبود. از سوی دیگر، آنچه تحت عنوان اعمال عجیب به پیروان سید محمد منسوب می‌کنند، از سنت‌های رایج در برخی طریقت‌های متصوفانه بوده و هست، این اعمال نه ناشی از سحر و جادوست، و نه صرفاً بر اساس تعلیم ذکری خاص ایجاد می‌شود، بلکه نمایشی از توانایی‌های روحی سالک است که تحت رهبری مرشد و پس از انجام مناسکی خاص - که در هر طریقت می‌تواند متفاوت باشد - چون ذکر و سماع، می‌تواند بروز یابد و بر استواری ایمان مؤمنان به طریقت بیفزاید و پاسخی بر انکار مخالفان باشد.^(۳۰) بر این اساس، به کارگیری و تعلیم این مناسک با ویژگی‌های متصوفانه سید محمد سازگار است و نمی‌تواند به عنوان حيله و ترفندی جهت اغفال تلقی گردد، و قاعده‌باز زمینه‌های فرهنگی و اعتقادی مردم منطقه که آن را پذیرفته‌اند، همسو بوده است، و در واقع، جزئی از اعتقادات شیعی - تصوفی او را تشکیل می‌دهد که در این چارچوب، مفاهیم واقعی خود را نشان می‌دهد.

در مجموع، هم‌چنان که اعمال «غریبه» نمی‌تواند نمایانگر تمام ماهیت اعتقادی سید محمد باشد، به کار بستن و تعلیم آن نیز بر اساس اثر - فرضاً ربوده شده - شیخ احمد بن فهد، نمی‌تواند مبنای مناسبی جهت تعیین تاریخ ظهور او به حساب آید شاید شایسته باشد نقطه عطف روند جدایی سید محمد از مکتب فقهی زهد گرایانه و متصوفانه شیخ احمد بن فهد را در واپسین سال‌های حیات وی (متوفی ۸۴۱ هـ) دانست که منجر به صدور فتوای قتل سید محمد شد، وگرنه آغاز این روند از سال‌ها پیش بوده

است؛ سال‌هایی که اشارات مبهم منابع، بدون هیچ توضیحی مشخص می‌کنند: ۸۲۰ یا ۸۲۸ هـ. در ضمن اینکه، پذیرش مذهب امامیه توسط میرزا اسپند قراقویونلو، که به دنبال مباحثه علمای سنی و شیعه (از جمله، شیخ احمد بن فهدحلی) صورت گرفت و از سوی مورخانی سنی مذهب - چون غیاثی - به عنوان «قران» تعبیر شد و هم‌زمان با ظهور سیدمحمد تلقی گشت، از نظر زمانی نمی‌تواند درست باشد،^(۳۱) اما نشانگر مهیا بودن بستر رواج آرمان‌های اعتقادی امامی مذهبان است، که دعوی نزدیکی ظهور امام غایب(ع) و پرچم‌داری این ظهور از سوی سیدمحمد، از آن جمله است.

۳- نخستین تلاش‌های نظامی

مطابق سیر سرگذشت سیدمحمدبن فلاح در منابع، اقدامات آشکار او در جذب پیروان و تمهید مقدمات برپایی جنبشی جهت تشکیل حکومت، پس از رهایی وی از دست امیر منصور بن قبان‌عبادی، و به دنبال فتوای قتل شیخ احمدبن فهد روی داد. در واقع، زمانی که سیدمحمد متوجه شد که پیوندهای او با سلسله فقاقت شیعه گسسته شده است، و با صدور فتوای قتل، از جانب حکمرانان سیاسی نیز در امان نیست، آشکارا در جهت اجرای اندیشه‌های خود دست به کار شد و در میان قبایل و اقوام مختلف عرب منطقه حضور یافت و به تبلیغ، آموزش و سازماندهی نیروها پرداخت.

به روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از خلاصی از بند امیر منصور به منطقه «کسید» رفت و از طایفه معدان که ساکن آن نواحی بودند اول جماعتی که به او گرویدند جماعت بنی‌سلامه بودند. سپس دیگر طوایف عرب از زنان و سودان و بنی طی که در ساحل ثبوق و نازور و غاضری، از آنها در جله بغداد، مستقر بودند به دور او گرد آمدند. سیدمحمد در میان ایشان «خارق‌عادات» ظاهر می‌کرد.^(۳۲) این طوایف در مناطق باتلاقی نزدیک واسط مستقر بودند و در واقع، نخستین فعالیت‌های جدی تبلیغی و تشکیلاتی سیدمحمد در این منطقه، در سال ۸۴۰ هـ / ۱۴۳۶ م آغاز شد.^(۳۳)

پس از این مرحله موفقیت آمیز، سید به همراه پیر وانش که امتثال امر او می کردند و به مقصد او معتقد بودند،^(۳۴) به «موضع شوقه که از قرای حصان است رفت. حاکم آن نواحی بر ایشان بیرون آمد و خلق بسیار از ایشان کشت و اسیر ساخت». این حادثه در سال ۸۴۴ هجری داد.^(۳۵) سیدعلی خان، قریه شوقه را آباد، با بناهای فراوان و جمعیت زیاد توصیف می کند و بار دیگر از انگیزه پیر وانش سیدمحمد یاد می کند که چون بر ایشان «اشارات غریبه و احکام عجیبه و رموز مهیبه» آشکار می کرد، بر او گرد آمده بودند و «مزخرفات» سیدمحمد که خود را «مهدی منتصر»، «مقتدا»، و «مظهر کرامات» می نامید در عقول آن بهایم مؤثر افتاده بود و موجب اطاعت از وی شده بود.^(۳۶) به هر حال، با شکست سخت وی در شوقه، همراهان سید به مناطق سابق خود در باتلاق های نزدیک واسط بازگشتند.

در ادامه داستان سیدمحمد، اندک اختلاف میان روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان وجود دارد؛ بر اساس روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از مدتی به موضع «دوب»، محل استقرار طایفه معادی، میان نهر دجله و حویزه، رهسپار شد و در این جا پسر خود، سیدعلی، که ملقب به «مولی علی» بود، به طلب یاران خود در باتلاق های حومه واسط فرستاد و در جریان بازگشت سیدعلی و همراهان به سوی سیدمحمد، قافله عظیم را که با [به] او دچار شد غارت نموده، با مال و رجال بسیار نزد پدر رفت.^(۳۷) اما طبق روایت سیدعلی خان، سیدمحمد پس از شکست در شوقه، مدتی در حیره بسر برد و سپس با سپاهی کم متوجه واسط شد و در جریان جنگ و گریزهایی که داشت به موضع «دوب» فرود آمد و در این مکان پیر وانش از حومه واسط به او پیوستند.^(۳۸) ظاهراً در این مقطع، مشعشعیان هنوز امکان حمله بر شهر واسط که تحت سیطره و فرمانروایی قراقویونلوها بود را نداشتند.

به این ترتیب، قبیله معادی (معدان) - مستقر در دوب - نیز به جمع یاران سیدمحمد پیوستند. از این قبیله، تیره نیس نخستین کسانی بودند که به دستور سیدمحمد، گاو و جاموس خود را فروختند و اسلحه خریدند؛ هر گاو همیشه به

شمشیری و ده درم فروخته شد. مینورسکی قبیله معدان را از قبایل فقیر عرب منطقه می‌داند که با پرورش گاو میش روزگار می‌گذراندند.^(۳۹) با تکمیل تجهیزات، روز جمعه هفتم رمضان سال ۸۴۴هـ، سیدمحمد به همراه پیروانش، نخستین حمله را به حویزه آغاز کرد. در قریه ابی الشول که یکی از قریه‌های حویزه بود نبرد سختی درگرفت. در یک سو، سیدمحمد و اعراب معدان، بنی سلامه، و بنی طی، و در سوی دیگر، ساکنان حویزه و تعدادی از مردم جزایر که به همراه حاکم خود امیرفضل بن علیان تبعی طائی در حویزه و در ناحیه ابی الشول مستقر بودند، قرار داشتند. سبب مهاجرت این جمع کثیر از اهل جزایر، کدورتی بود که میان امیر فضل و برادرانش روی داده بود. به هر حال، اهالی جزایر شیعه مذهب به همراه اهالی حویزه با سپاه مشعشعیان رویارو شده و تعداد زیادی کشته دادند. علی‌رغم تلفات زیاد اهل جزایر و حویزه، ظاهراً سیدمحمد نتوانست به همه اهداف خود برسد، و یا به تعبیر قاضی نورالله، در توقف مصلحت ندیده، به دوب مراجعت کرد.^(۴۰) بنا بر نظر کسکل، برخورد با اهل جزایر برای سید محمد غیر منتظره بوده و وی از حضور آن‌ها در منطقه حویزه بی‌خبر بود.^(۴۱) کسروی به نقل از ابن بطوطه، ساکنان حویزه را ایرانیان می‌داند که با همیاری مهمانان خود - اهل جزایر - در مقابل طوایف عرب ایستادند.^(۴۲) این نخستین رویارویی سازمان یافته سیدمحمد بود که پس از غارت کاروان توسط مولی علی و تجهیز طوایف عرب روی داد؛ آزمونی که با توفیق نسبی مشعشعیان همراه بود. با بازگشت به دوب، دوران سخت و پرمشقت مشعشعیان آغاز شد. قحط و تنگی پیش آمد و به روایت سیدعلی خان، وبا شیوع یافت.^(۴۳) ناکامی در حویزه و ناتوانی در دوب، مشعشعیان را بر آن داشت که در اندیشه غلبه بر تمامی سرزمین حاصل خیز واسط باشند و نخستین درگیری را با سپاهیان ترکمان (قراقویونلو) تجربه کنند. در واقع، برخی قبایل عرب ساکن در باتلاق‌های حومه واسط نخستین گروندگان به سیدمحمد بودند. به تعبیر کسکل، گرسنگی مشعشعیان را در این نبرد سخت (۱۶ شوال ۸۴۴هـ)^(۴۴) پیروز کرد و چهل تن از ترکمانان کشته

شدند. توصیف قاضی نورالله از اعمال مشعشعیان پیروز نشانگر خشونت و بی‌رحمی آنان است:

سید محمد و اصحاب او به خان‌های صحرائشپان آنجا درآمدند و غلات و اموال ایشان

به جاروب غارت رفته، دفع جوع و اضطراب خود نمودند.^(۴۵)

و به تعبیر سید علی خان، بر مال و نوال و طعام مردم دست انداختند و به این طریق فقرشان را به غنا مبدل ساختند و زنانشان را قانع و اطفال را راضی کردند^(۴۶) و باز در دوب سکنی گزیدند، و به عبارت دیگر، یورش آن‌ها به واسطه، به تسلط دائمی آن‌ها منجر نشد و صرفاً یورشی زودگذر بود.

مدتی کوتاه پس از این پیروزی، مشعشعیان پیروزی دیگری را در سال ۸۴۵ هـ. به نظاره نشستند؛ میان امیران جزایر مخالفت و دشمنی بود، این درگیری درونی، یکی از رؤسای جزایر، به نام «شحل»، را بر آن داشت که سید محمد را به جزایر آورده و او را حاکم سازد:

سید محمد [در جزایر] هر روز سوار شده. بر سر جمعی از مخالفان می‌رفت و ایشان را

می‌کشت تا آنکه از اهل جزایر غیر از جماعتی که با او موافق شده بودند، نماند و آخر ایشان را

نیز بکشت و مستأصل ساخت.^(۴۷)

با آن‌که به روایت سید علی خان، امیر شحل که از اعظام امیران جزایر بود، با قوم و عشیره و قبایلش به خدمت سید محمد آمده و بیعت کرده بود، اما مشخص نیست که وی چرا آن‌ها را نیز کشته است. سید علی خان نیز چون قاضی نورالله از سخت‌گیری و خونریزی سید محمد یاد می‌کند که در جزایر بر قبایل و امم مسلط شد و مال از آن‌ها ستاند و هیچ معاند و معارضی باقی نگذاشت و این ستم و دراز دستی امکان استقرار او را در جزایر از بین برد. در «کلام المهدی» نیز آمده است که بی‌تردید شیعه اهل جزایر، همچون اهل حویزه و اهل بصره از دو مذهب [سنی و شیعه]، از دشمنان او قلمداد می‌شوند.^(۴۸) و در گزارشی دیگر در این کتاب، پس از ذکر درگیری با قراقویونلوها (نبرد واسط)، عبارتی را به کار می‌برد که توصیف موقعیت او در جزایر

است: «هر کس که دوست او بود دشمن او شد».^(۴۹)

تاختگاه بعدی سیدمحمد، بار دیگر واسط بود که با سه هزار تن به آنجا یورش برد. این دومین حمله او به آن منطقه بود؛ در حمله نخست، سپاه مشعشی پیروز شد، اما نتوانست کنترل آنجا را به دست گیرد و اکنون فرمانروای واسط می توانست به انتقام آن شکست، انگیزه بیشتری در سپاهیان خود ایجاد کند. به تعبیر سیدعلی خان، او به قومش ندا داد که انتقام بگیرد و آنها نیز اجابت کردند. در این نبرد سخت، هشتصد تن از مشعشعیان کشته و تعداد زیادی^(۵۰) مجروح شدند، و به تعبیر قاضی نورالله از همین عده نیز می باید «در راه [عقب نشینی] جمعی کثیر ... هلاک»^(۵۱) شده باشند.

به طور کلی، در این مرحله، سیدمحمدبن فلاح نخستین تجربه درگیری های نظامی را پشت سر گذاشت. در منطقه واسط و جزایر، امکان استقرار نیافت و نتوانست پایگاهی مطمئن برای مشعشعیان فراهم سازد. با همراهی برخی طوایف عرب حومه واسط آغاز کرد، اما در جذب و تمکین سایر طوایف اقوام منطقه ناموفق ماند. با آن که دو گروه شیعه و سنی در حوزه فعالیت او قرار داشتند، با هر دو به طور یکسان مشکل داشت و همگرایی مذهبی او را یاری نکرد، و علی رغم شیعی بودن ساکنان جزایر - همچون مشعشعیان - اختلافات داخلی آنجا، این مورد را تحت الشعاع قرار داده بود. سخت گیری و خونریزی بی مهابا نه تنها در گزارش های قاضی نورالله و سید علی خان آمده است، بلکه این مطلب در «کلام المهدی» نیز به چشم می خورد. چنان که یکی از ایراداتی که مخالفان هم عصر سیدمحمد بر وی وارد می کردند، قتل و خونریزی مشعشعیان است، و بر این اساس است که سیدمحمد با خشم از حرام بودن قتل نفس یاد می کند، اما این حرمت را در مورد نفس زکیه می داند که در کتاب خدا آمده است^(۵۲) و بدین شیوه قتل دشمنان خود را توجیه می کند.

به نظر می رسد بخشی از توصیفی که سیدمحمد از حیات پانزده ساله خود ارایه می کند مربوط به این مرحله از فعالیت او باشد. وی چنین می گوید:

بسم الله الرحمن الرحيم، کیست که آزمایش خدا را بیش از این سید دیده باشد؟ پانزده سال است که مردم او را نفرین می‌کنند و دشنام می‌دهند و فرمان قتل او و فرزندانش را می‌دهند. او از شهری به شهری دیگر می‌گریخت تا شعشعه جعدی رضی الله عنه آمد، هنوز زمین گنجایش او را نداشت تا این‌که به کوه‌ها فرار کرد و همه ساکنان کوه از آن شعشعه قتلش را می‌خواستند، نجات پیدا نکرد مگر پس از یأس و ناامیدی. سپس به عراق بازگشت و در آن جا مغول در جستجوی او بود و هرکس که دوست او بود دشمن او شد. جایی که در آن زندگی کند نداشت. زمین بر او تنگ شد تا این‌که شعشعه دوب آمد، از تلخی آن هم به میزانی چشید که قابل قیاس نیست. (۵۳)

شیبی مراد از «شعشعه جعدی» را اشاره به ابولیلی بن قیس، ملقب به «نابغه جعدی» می‌داند. وی از جمله اصحاب بود که گفته شده در نبرد صفین در سپاه علی (ع) حاضر بوده است، سپس معاویه او را به اصفهان تبعید کرد. او در دوران جاهلیت نیز به خدا معتقد بود و از دین حنیف ابراهیم سخن می‌گفت و به تعبیری متصوفانه، شاعری الهام یافته بود. ابوالفرج اصفهانی در سرگذشت او می‌گوید:

در جاهلیت شعر می‌سرود، اما مدتی شعرگفتن برای وی مشکل شد، و پس از اسلام آوردن بار دیگر شاعری آغاز کرد و نابغه لقب یافت و منظور از شعشعه در کلام سید محمد بدین معناست، همان‌طور که خداوند زبان جعدی را در شعرگفتن بست و در واقع او را به مشکلی گرفتار کرد، اما پس از مدتی این مشکل برطرف شد، چنان‌که سید محمد نیز برای مدتی دچار این مصیبت و آزمایش شد. (۵۴)

اما شعشعه دوب: با توجه به این‌که «دوب» نام مکانی شناخته شده در ارتباط با فعالیت‌های سید محمد بن فلاح است، می‌توان اشاره به سختی‌ها و مشکلاتی باشد که مشعشعیان در آن مکان داشتند.

شایان توجه است که سید محمد، گزارش از فعالیت‌های پانزده ساله خود را پس از مرگ فرزندش مولی علی (۸۶۱هـ) می‌نویسد؛ از این رو، آغاز فعالیت خود را به سال‌هایی ارجاع می‌دهد که بنی‌سلامه به او پیوستند و این برخلاف نظر کسروی

است که شروع فعالیت‌های تبلیغی - نظامی او را به پانزده سال پیش از سال ۸۴۴ (زمان استقرار در شوقه) می‌داند.^(۵۵) البته در آن قسمت از گزارش سیدمحمد از فرار به کوه‌ها یاد می‌کند، در هیچ یک از منابع توضیحی در مورد آن نیامده است؛ اما باید به خاطر داشت که با توجه به زمان نگارش این گزارش (سال ۸۶۱، یا پس از آن)، این مقطع از فعالیت سیدمحمد و فرار او به کوه‌ها در هر منطقه که اتفاق افتاده باشد، پس از سال مذکور است.

در مجموع، منابع آگاهی دقیقی از زمان شکل‌گیری اندیشه‌های سیدمحمد به دست نمی‌دهند، اما این امر قاعده‌ی در زمانی طولانی و در جریان دوران آموزش او در سال‌های جوانی آغاز شده است. اما آنچه به عنوان فعالیت‌های تبلیغی و نظامی سیدمحمد مطرح است، از نخستین سال‌های دهه چهل سده نهم هجری شروع می‌شود، بویژه این که فتوای قتل او، از سوی شیخ احمدبن فهد و در حین احتضار او (متوفی ۸۴۱هـ) صادر شد. این مقطع از تلاش‌های سید محمد (۸۴۵-۸۴۰هـ)، از باتلاق‌های نزدیک واسط شروع شد و به تصرف شوقه (۸۴۴هـ)، نبرد ابی‌الشول در حویزه (۷رمضان ۸۴۴هـ)، دوران سخت و پرمشقت سکونت در دوب، یورش به واسط (۱۶ شوال ۸۴۴هـ) و سپس جزایر، ختم شد.

۴- نخستین قرارگاه؛ حویزه

خوزستان در حوزه حکمرانی تیموری قرار داشت. نوه شاهرخ تیموری (حکومت ۸۵۰-۸۰۷هـ)، عبدالله سلطان بن میرزا ابراهیم، حکومت فارس و خوزستان را به عهده داشت. او به شیخ ابوالخیر جزری فرمانروایی خوزستان - با مرکزیت شوشتر - داده بود و، شیخ جلال الدین پسر شیخ ابوالخیر، به فرمان پدر در حویزه مستقر بود و مناطقی چون واسط نیز تحت فرمان آنها بود. در گستره سیاسی کشور، در کنار فرمانروایی تیموریان بر شرق و جنوب غربی، قراقویونلوها به رهبری جهانشاه (از سال ۸۳۹هـ) در عراق عجم و آذربایجان حکمرانی داشتند. در این زمان،

حکومت جهانشاه با تأیید و تسلط شاهرخ تیموری همراه بود. اسپند برادر جهانشاه از سال ۸۳۸ هـ در بغداد حاکم بود و همان‌گونه که در تبعیت از برادرش چندان ثابت قدم نبود، در اندیشه دست‌درازی بر قلمرو تیموریان نیز بود. در مجموع، منطقه فعالیت سیدمحمد، از سویی، تحت فرمان تیموریان قرار داشت، و از سوی دیگر، چندان دور از دسترس قراقویونلوها نبود.

در این شرایط، مرزهای سیاسی ثابتی نداشت؛ قتل یک امیر و یا پیروزی و شکست در یکی از میدان‌های نبرد، و یا حتی درگیری‌ها و سرکشی‌های درونی هر یک از دو حکومت تیموریان و قراقویونلوها، می‌توانست مهر پایانی بر تسلط فرمانروایی تلقی شود. همین بی‌ثباتی و پراکندگی سیاسی، سازنده فرصت‌هایی مغتنم برای نوظهورانی چون مشعشعیان بود، چنان‌که به توالی به حوزه تسلط تیموریان در حویزه و سپس به منطقه تحت اختیار قراقویونلوها در بغداد یورش بردند.

سیدمحمدبن فلاح آزرده از ناکامی‌های جبهه غرب قلمرو فعالیت خود (واسط و جزایر)، بار دیگر به حویزه روی آورد، (اول رمضان ۸۴۵). در این باره دو روایت موجود است:

(۱) روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان.

(۲) روایت تاریخ غیائی.

گزارش قاضی نورالله از یورش سیدمحمد به حویزه، بار دیگر حاکی از قتل و غارت است: «قرای آن‌جا را خراب کرده و هر که را دید، کشت»،^(۵۶) و سیدعلی خان نیز با تأکید بیشتر، بر نابود کردن، قتل، آزار و غارت نمودن مشعشعیان اشاره می‌کند.^(۵۷) «ابی الشول» همچون نوبت پیش قرارگاه مشعشعیان شد و شیخ جلال‌الدین، حاکم حویزه، با نگرانی از پدرش شیخ ابوالخیر یاری خواست و او نیز عبدالله سلطان تیموری را در جریان گذاشت. از سوی وی امیر خداقلی بر لاس به حویزه اعزام شد و سپاهیان شوشتر، دزفول و دورق نیز با فرماندهی شیخ ابوالخیر به

آن جا رهسپار شدند؛ طرفین به مدت یک ماه در حویزه (ابی الشول) چشم در چشم هم داشتند و همین تأمل، حکایت از هراس آن‌ها از یک‌دیگر دارد. حادثه‌ای، فرصتی مناسب در اختیار سیدمحمد گذاشت؛ شیخ ابوالخیر بعضی از رؤسای آن حدود را بی‌گناه کشته بود و دل‌های مردم از او متنفر شده، بسیاری از ایشان متفرق گشته بودند.^(۵۸) قتل رؤسای حویزه موجب کینه و انکار مردم شده و به شیوه پنهانی آن‌ها را با سیدمحمد هم سوگند کرد.^(۵۹) در این شرایط، سیدمحمد بر نگرانی‌های خود، که ناشی از کثرت سپاه دشمن بود، غلبه کرد و با ترفندی جالب، زنان را جامه مردانه پوشاند و عمامه بر سر گذاشت و دستور داد گاو میش‌ها را از عقب مردان برانندند و مردان پیشاپیش آن‌ها با شمشیرهای کشیده بجنگند. سپاهیان ابوالخیر از آن کثرت به هزیمت افتادند و فرستاده عبدالله سلطان، میرخداقلی و سپاهیان و بسیاری از اهل حویزه بگریختند. این فرار با تعقیب سیدمحمد تا ولایت «مشکوک» ادامه داشت و تلفات بسیاری را برای آن‌ها موجب شد. به روایت قاضی نورالله، سیدمحمد پس از آن، به محاصره حویزه مشغول شد و پیش از آن بر شهرت یابد با سپاه اسپندمیرزا پسر قرایوسف، مواجه شد. در واقع، طبق این روایت، پس از شکست فرمانروایان حویزه هنوز از شهر دفاع می‌شد و این در حالی بود که بسیاری از اهالی به همراه نیروهای تیموری گریخته بودند. طبق روایت سیدعلی خان، حویزه در نخستین یورش به تصرف سیدمحمد در آمد و او مدت یک ماه در آنجا اقامت داشت و سپس وارد ابی الشول شد و بار دیگر در نبرد دوم به حویزه بازگشت. بر اساس این روایت، درست به نظر نمی‌رسد که سیدمحمد حویزه را با داشتن حصار ترک کرده و در ابی الشول مستقر شده باشد، مگر این‌که ناتوان از حفظ شهر بوده باشد. در گزارش سیدعلی خان، از نقش «مولی علی» در این نبرد یاد می‌شود که وی پیشاپیش سایرین بوده و پشت سر او «سیدمدد» و سپس «اسد» قرار داشتند. و سرانجام سپاه مشعشی با «صولت هاشمیه» شکست سختی بر فرمانروایان تیموری در منطقه وارد ساخت.^(۶۰)

با شکست تیموریان در حویزه، قراقویونلوها به رهبری اسپند، در بغداد از تسلط

مشعشعیان نگران شدند. سپاه اسپند در راه حویزه، در واسط به امرای حویزه که از دست مشعشعیان فرار کرده بودند برخورد که درخواست استخلاص عشیره‌شان از شمشیر سیدمحمد داشتند. یکی از آنها امیر طایفه مزرعه، و دیگری امیر بنی مغیزل بود. اسپند با اکرام، درخواست آنها را اجابت کرد و عطایا و انعامی به آنها اختصاص داده و تعدادی از امرای خود را با آنها همراه کرد و خود نیز از عقب آنها راهی شد. مقدمه سپاه اسپند در حالی به حوالی حویزه رسید که شیخ ابوالخیر نیز با سپاهی عظیم قصد حویزه داشت، اما با شنیدن خبر ورود سپاه اسپند، به سوی شوشتر مراجعت کرد بدین سان خطر رویارویی نمایندگان تیموری و قراقویونلو در حویزه از بین رفت. درگیری سپاه مشعشعیان با مقدمه سپاه اسپند، به شکست مشعشعیان انجامید و سیدمحمد مجبور شد که از حویزه به طویله کوچ کند. قلعه حویزه در اختیار اسپند قرار گرفت و غارت اموال مردم از «نقد و جنس و غذا و لباس و سلاح بی قیاس» شروع شد.^(۶۱) مقصد بعدی اسپند، طویله، محل استقرار سیدمحمد بود. در آنجا نیز مشعشعیان از فرمانروای قراقویونلو شکست خوردند. سیدمحمد جهت حفظ موجودیت مشعشعیان شیوه‌ای دیگر آغاز کرد و با ارسال مکتوبی، شرح حال خود را بیان کرده و عذر خواهی نمود، و علاوه بر آن، تحف و هدایا و اموالی که از شیخ ابوالخیر گرفته بود، به نزد اسپند فرستاد و به این وسیله توانست خشنودی میرزا اسپند را به دست آورد، تا آنجا که او ترکشی با کمان، و کشتی‌های برنج و تحف عالیه و جواهر کثیره جهت سیدمحمد فرستاد.

اسپند پس از کوچاندن اکثر اهالی، حویزه را به قصد بصره ترک کرد. سیدمحمد که توانسته بود خطر تلاشی مشعشعیان را از سر بگذراند، وارد حویزه شد و باقی مانده سپاه اسپند در حویزه را غارت کرد و آنچه را که از مال و اسباب بجا مانده بود، به دست آورد، و حتی بر این مقدار نیز اکتفا نکرده، کشتی‌های اسپند را که مملو از رخوت [نرم‌تنان] و انواع مأكولات بوده و از بصره به واسط رهسپار بودند را به دست آورد و هر کس را که در آن کشتی‌ها بود، کشت. سیدعلی خان محموله آن کشتی‌ها را

چنین توصیف کند:

«آن دوانیق پر از اقمشه و فرش و اطعمه و انواع مأكولات و حلویات هند و ... جواهر

حیدرآباد و حصص بیجاپور و ... خیزرابیات فروش و روپیات ... لاهور باکشمیر قبطانی

قجرانیات و ... آن چه راکه شبیه آنها بود و چشم ندیده و گوش نشنیده است.» (۶۲)

پس، براساس روایت قاضی نورالله و سیدعلی خان - گذشته از اندک اختلاف آنها - پس از چیرگی سیدمحمد بن فلاح بر حویزه و شکست فرمانروایان تیموری منطقه، اسپند قراقویونلو کوشش نافرجامی را جهت به دست آوردن دستاوردهای مشعشعیان انجام داد اما در واقع، در پایان این ماجرا، نه تیموریان همچون گذشته بر حویزه حاکم بودند و نه قراقویونلوها نصیبی بردند؛ آن چه ماند، تحت کنترل مشعشعیان قرار داشت.

علی رغم روایت قاضی نورالله، غیاثی حضور اسپند در صحنه درگیری را به دنبال تجاوز سیدمحمد بر منطقه واسط و بویژه قلعه بندوان که از بناهای ساخته اسپند بود، می داند. در واقع، براساس گزارش قاضی نورالله و سیدعلی خان، اسپند پس از شنیدن خیر اقدامات سیدمحمد، از بصره به بغداد آمد و ناامید از موفقیت مجدد خود، صحنه را ترک گفت. سیدمحمد نیز که از مراجعت اسپند آگاه شده بود به واسط لشکر کشید، اما نتوانست قلعه بندوان را که از بناهای اسپند بود و بنابر خبر تاریخ غیاثی، غله عظیمی در خود داشت، پس از سه روز محاصره به دلیل دفاع سخت امیران اسپند، امیر محمد بن شی الله و امیر حاج مبارک به همراه سیصد تن سوره نظام، به تصرف خود در آورد.^(۶۳) طبق گزارش قاضی نورالله، «در واسط، اکثر عرب ... از طایفه عباده و بنی لیث و بنی خطیط و بنی سعد و بنی اسد به سیدمحمد پیوستند؛ تا آن جا که شوکت و قوت سید زیاد شد، سپس لشکر بر سر بصره برد کاری از پیش نبرد؛ ولی توانست رماحیه را در تصرف در آورد.»^(۶۴) زمانی که سیدمحمد سپاهیان تیموری، به رهبری امیر خداقلی برلاس و شیخ ابوالخیر و شیخ جلال الدین، را شکست داد و بر حویزه مسلط شد، متوجه منطقه واسط و بویژه قلعه بندوان شد که از بناهای مستحکم و

سوق الجیشی اسپند بود. در این یورش، سیدمحمد نه تنها موفقیتی نداشت، بلکه پس از عقب‌نشینی از قلعه، با حمله سخت امیران اسپند در منطقه، عیسی بیک، حاجی مبارک، و امیر محمدبن شی‌الله روبرو شد. کشتار بزرگی از مشعشعیان روی داد و سرهای ایشان به بغداد - نزد اسپند - فرستاده شد. به دنبال این پیروزی‌ها، اسپند عازم واسط شد و مدت دو ماه در آنجا اقامت نمود. با ورود اسپند به واسط، غیاثی از فرار «به تحقیق ... بیست هزار خانوار [مشعشعین] و چارپایانشان به حوالی واسط» خبر می‌دهد که با سرنوشتی دردناک همراه شد و به جهت شیوع وبا در آنجا احدی از آنها بر جای نماند. در این زمان، سیدمحمد با باقی‌مانده مشعشعیان در جزایر به سر می‌بردند. اما اسپند دست از تعقیب آنها برنداشته و با اعزام عیسی بیک قصد محاصره و نابودی آنها را داشت. درحالی‌که عیسی بیک در برخی مواضع به کمین مشعشعیان نشسته بود، دو تن از اکابر حویزه را می‌بیند که با کلیدهای حویزه به سراغ اسپند آمده‌اند که به سرزمین آنها بیاید و ایشان را از دست این کافر، یعنی سیدمحمد، نجات دهد. عیسی بیک این دو تن را در واسط به حضور اسپند می‌آورد و به دنبال این حادثه است که اسپند عازم حویزه می‌شود، و به تعبیر ظریف غیاثی، به اموال آنجا راغب می‌گردد. این تعبیر، و به طور کلی سیر حوادثی که غیاثی در چگونگی گذر اسپند بر حویزه می‌آورد، پرده از روی برخی ابهامات روایات قاضی نورالله و سیدعلی خان برمی‌دارد. در واقع، این پرسش باقی بود که چگونه پس از شکست تیموریان و درحالی‌که شیخ ابوالخیر در آستانه یورش مجدد به حویزه بود، اسپند بدون هیچ دلیل مشخصی وارد آن منطقه می‌شود و بر قلمرو تحت فرمان تیموریان مسلط می‌گردد. بر اساس گزارش غیاثی، حمله اسپند به حویزه، از سویی، در پاسخ به درگیری‌ها و تجاوزات مشعشعیان به واسط و قلعه بندوان - منطقه تحت تسلط اسپند - صورت گرفته، و از سوی دیگر، با خواست و تقاضای برخی امیران حویزه انجام پذیرفته است، و افزون بر همه این‌ها، اسپند در این لشکرکشی چشم بر اموالی دوخته است، که به تعبیر غیاثی، به عنوان «مال الامان» به اندازه‌ای غارت کرد که چیزی از مال نزد

کسی باقی نماند.

بنابر روایت غیاثی با ورود اسپند به حویزه مشعشع داخل دوب شد، و آن محلی بود که آن و نی بی اندازه داشت. براساس این روایت، بزرگان و رعایای شهر حویزه در دشمنی با مشعشعیان راسخ بودند، و حتی پس از آن که اسپند شهر را ترک می کند تمام ساکنان با او آن جا را ترک می کنند و از شط العرب عبور کرده و بر زکیه - از حوالی بصره - فرود می آیند و در همین جا است که پیک سید محمد را که حامل پیام به حاکم بصره می باشد را دستگیر می کنند. در نامه سید محمد، به عاتم بن یحیی، حاکم بصره، آمده است:

تواز آن سمت و من از این سمت اسپان را در میان گیریم و فی الحال او را از این محل دور

کنیم». قاصد نیز مأموریت خود را تکذیب نمی کند و کشته می شود. اسپند از این جا راه مشهد

علی [ع] (نجف) را در پیش می گیرد؛ مسیری سخت و طاقت فرسا که سپاهیان و جمعیت

زیادی از اهل حویزه که همراه اسپند بودند گرفتار گرسنگی شده و می میرند. (۶۵)

اکنون که روایت غیاثی ذکر شد، شایسته است از منظر وقایع نگاری تیموری، به نام جعفر بن محمد جعفری، در «تاریخ کبیر» نیز به این واقعه نگریسته شود؛ بر اساس گزارش جعفری، قریب ده هزار مرد بر سید محمد گرد آمده بودند که همه از فدائیان او بودند. با این نیروی زبده، جزایر به تصرف وی درآمد و او مشایخ و سادات آن جا را به قتل رساند. هم چنین در اطراف خوزستان قتل و تاراج زیادی کرده و کودکان شیر خواره زیادی را به هلاکت رساند و سپس عازم حویزه شد. در این حال؛

شیخ الاسلام الاعظم ناصر الحق و الدین ابوالخیر جزری به قصد اولشکری آراسته از

شیراز بیرون آورد ... محاربه عظیم دست داد و چون آن قوم [مشعشعیان] فدائیان طمع از

جان بریده بودند مردانه بکوشیدند و لشکر شیراز ... طرف انفرار پیش گرفتند و شیخ

ناصرالدین ابوالخیر متوجه شو شتر شد. (۶۶)

بنابر گزارش جعفری، در حالی که سید محمد پس از پیروزی بر

ابوالخیر، به محاصره حویزه مشغول بود، جمعی از مشایخ آن جا از

اسپند استعانت خواستند و بدین ترتیب پای اسپند به کارزار حویزه باز شد. در این نبرد از طرفین، بسیاری کشته شدند تا این که پیروزی از آن «ترکمنان» (قراقویونلوها) شد. سیدمحمد روی به جزایر نهاد و آن چه را که تاراج کرده بود از دست بداد. اما این تنها تاراج حویزه در این واقعه نبود؛ اسپند نیز «مال امان» بر اهل حویزه نهاد و «محصلان در شهر رفتند و مال مستخلص گردانیدند». در این تاراج؛ هرچه بود برداشتنند و برفتند. قحط ظاهر شد و بسیار مردمان به گرسنگی هلاک شدند و در جزایر چنان قحط شد که هیچ چهارپا زنده نماند.

بدین شکل، درحالی که فرمانروایان خوزستان و حویزه (تیموریان) از سیدمحمد شکست خورده بودند، هنوز شهر حویزه به تصرف او در نیامده بود و در محاصره قرار داشت که اسپند وارد نبردی شد که در حوزه حکمرانی تیموریان بود. از این رو، جعفری از «پیکات» [پیکها] و «پیشکش» اسپند یاد می کند که «به پایه سریر اعلی خاقانی»^(۶۷) (فرمانروای تیموری) فرستاد و گفت:

چون مشعشع در ولایات قلمرو آن حضرت [نامعلوم] قدم نهاد و بسیار خرابی کرد این کمیته جرأت نمود و دفع دشمن آن حضرت بر خود واجب دید. حمل ثواب آن حضرت بر عصیان این بنده نکنند و این کمیته از بندگان حضرت خاقانی ام. به هرچه حکم فرماید منقاد و بنده فرمانم ... چون ایلچی اسفند عرضه داشت کرد او را خلعت داد و استمالت نامه جهت اسفند بفرستاد و او را گرامی بازگردانید.^(۶۸)

به هر حال، این واپسین ماجراجویی اسپند در منطقه بین النهرین بود که ظاهراً بدون اجازه برادرش، جهانشاه، صورت می گرفت. جهانشاه در این زمان پیوندهای جدی با حکومت شاهرخ تیموری داشت و به نوعی دست نشانده او تلقی می شد و از این رو، یورش اسپند به حوزه حکومت تیموریان در خوزستان را باید به حساب سرکشی و ماجراجویی شخص اسپند گذاشت که چندان رسمیتی برای قدرت برتر برادر قایل نبود.^(۶۹)

علی‌رغم در خواست یاری اهل حویزه از اسپند، ورود او نه تنها موجب سرکوب جدی مشعشعیان نشد، بلکه سبب غارت اموال مردم شد و در عین حال، برخی ساکنان شهر نیز با وی شهر را ترک کردند. در این جا، این پرسش باقی است که این جمعیت چرا به همراه اسپند شهر را ترک می‌کنند؟ آیا این کوچ، اجباری است، یا این که نگرانی از بازگشت دوباره مشعشعیان وجود دارد؟ پیش از این گفته شد که قتل برخی بزرگان محلی حویزه به دست شیخ ابوالخیر فرصت مغتنمی در اختیار سیدمحمد گذاشت تا با آنها به طور پنهانی هم پیمان شود و در نهایت، حویزه را به دست آورد. بر این اساس، شایسته است که به دو نکته توجه نمود؛ نخست این که، ساکنان حویزه ترکیبی از فارسی زبانان ایرانی و مردم عرب زبان بودند. اما این سخن به این معنا نیست که عرب‌زبانان دل آزرده از تسلط حکومت تیموری، که مرکزیت آن در سرزمین عجمان قرار داشت، چشم بر ناجی عرب، سیدمحمدبن فلاح، دوخته باشند؛ چنان که دو تن از امیران طوایف عرب حویزه از اسپند تقاضای نجات و خلاصی داشتند. مورد دوم، توجه به این واقعیت است که اقوام عرب در طوایف متعدد گرد آمده بودند که در برخی مواقع سابقه دشمنی آنها با یکدیگر می‌توانست عمیق‌تر از تمایز نژادی آنها با عجم باشد. از سوی دیگر، سیدمحمدبن فلاح ره‌آوردی نو از جهت اعتقادی داشت که از دیده برخی، و از جمله تعدادی طوایف عرب، کفر می‌نمود. از این رو، نمی‌توان به صراحت با تمایزات نژادی و یا صرفاً اعتقادی، به شناسایی هواداران سیدمحمد و یا مخالفان او پرداخت.

پس از چیرگی مشعشعیان بر حویزه - به عنوان مرکز حکومت - فترتی کوتاه در رهبری سیدمحمد پدید آمد و مولی‌علی در جایگاه رهبری مشعشعیان قرار گرفت، که در بخش بعدی به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. پس از دوره فترت که تا زمان قتل مولی‌علی (۸۶۱هـ) به درازا کشید، بار دیگر سیدمحمد سکان رهبری مشعشعیان را به دست گرفت و در مواجهه با نخستین مشکلی که پیامد جنگ‌ها و ویرانی‌های مولی‌علی، بویژه در شهرهای مقدس نجف و کربلا و دیگر مراکز، از جمله حله بود،

وارد عمل شد و در مکاتبات متعدد - که گفته خواهد شد - به رد اقدامات صریح و سخت پسرش پرداخت با کارهای دیپلماسی، از فشار وارده بر مشعشعیان کاست. هم چنین، وی به مقابله با هجوم خاندان عباده، به رهبری امیرناصر بن فرج الله عبادی که تمام لشکر بغداد و نیز اعراب بسیاری را به همراه داشت، پرداخت. سیدمحمد که در مواجهه با این سپاه تا واسط آمده بود، در آن جا شکستی سخت بر آنها وارد کرد تا جایی که به روایت قاضی نورالله، احدی از ایشان به در نرفت؛ (۸۶۱هـ).^(۷۰) این نبرد، آخرین خبری است که از منابع، درباره سیدمحمد به دست می آید و به دنبال آن، خبر فوت او در سال ۸۷۰هـ ثبت شده است.^(۷۱)

۵- فترتی کوتاه؛ رهبری مولی علی

با تسلط مشعشعیان بر حویزه، برای مدتی رهبری آنها به طور عملی در دست مولی علی قرار گرفت. از چگونگی به قدرت رسیدن وی اطلاع دقیقی در دست نیست، اما اطلاعات ارزشمندی از منابع، و بویژه «تاریخ غیائی» و «کلام المهدی»، درباره اقدامات و اندیشه‌های او به جا مانده است.

به نقل از «تاریخ مشعشعیان» گفته شد که مولی علی در جریان درگیری‌های حویزه (۸۴۵هـ) نقش مهمی ایفا کرد، و در واقع، فرماندهی سپاه مشعشعی را به عهده داشت. این خبر حکایت از نفوذ او در نیروهای نظامی دارد و چه بسا به پشتوانه همین موقعیت توانسته باشد جایگاه مرد شماره یک جنبش مشعشعیان را به خود اختصاص دهد و برای مدتی - به طور مشخص از سال ۸۵۸ تا ۸۶۱هـ - سیدمحمد را از پیشوایی عملی مشعشعیان کنار گذارد.

قرار داشتن مولی علی در رأس اخبار مشعشعیان، به طور مشخص از زمان عزیمت پیربوداق^(۷۲) از بغداد به شیراز، آشکار می شود. پیربوداق، پسر جهان‌شاه قراقویونلو، از سوی پدر، به حکومت بغداد گماشته شده بود. غیائی ورود او به بغداد را ۱۱ رمضان ۸۵۲هـ ذکر می کند. پس از مدتی از ورود پیربوداق به بغداد، در جریان

درگیری‌ها و دسته بندی‌های امیران تیموری، سلطان محمد بن بایسنقر والی عراق عجم، فارس و خوزستان در جنگی با برادرش بابر در اسفراین خراسان کشته شد (۱۵ ذی‌الحجه ۸۵۵). این حادثه پیربوداق را برآن داشت که بر قلمرو خالی از فرمانروای عراق عجم و خوزستان حاکم شود؛ بدین منظور، علی بیگ بغدادی، از امیران خود را به شوشتر فرستاد و بدین وسیله حاکم نشین خوزستان را به چنگ آورد و به دنبال آن در اندیشه تصرف عراق عجم راهی آن دیار شد (۴ ربیع‌الاول ۸۵۶) و با تصرف قم (جمادی‌الثانی ۸۵۶)، اصفهان و کاشان (۲۰ رجب ۸۵۶)، در ۱۴ رمضان ۸۵۶ هـ وارد شیراز شد. در بغداد امیر محمود از سوی پیربوداق فرمانروایی را به عهده داشت.^(۷۳)

گفتنی است که با ورود پیربوداق به بغداد در سال ۸۵۲ هـ، الوند بن اسکندر قراقویونلو در موصل حکومت می‌کرد. او را «محمدی میرزا»، پسر جهانشاه، که از سال ۸۵۰ هـ تا زمان ورود پیربوداق به بغداد حکومت داشت مأمور موصل کرده بود. با ورود پیربوداق به بغداد و کنار رفتن محمدی میرزا، الوند نیز از سوی جهانشاه به تبریز فراخوانده شد، اما او نپذیرفت و از موصل به حوالی اردبیل رفت. در آن جا قلعه فولاد را که در اختیار پیرقلی امری دیگر از قراقویونلوها بود، به دست آورد و به تعبیر گیاشی، مدتی در آن جا «راهزنی» کرد! پیربوداق شش ماه پس از ورود به بغداد، لشکری به جنگ الوند در قلعه فولاد اعزام کرد، اما ناتوان از غلبه بر الوند، موجب پیوستن او به مشعشعیان شد، و چه بسا او در تحریک مولی علی در حمله به بغداد، در شرایطی که حاکم آن جا، پیربوداق، غایب بود، مؤثر بوده باشد.^(۷۴)

به هر حال، در این شرایط سیاسی، مولی علی در اندیشه تصرف خوزستان و عراق عرب بود. قاضی نورالله نخستین اقدام مولی علی در غیاب سلاطین مغول از دیار عراق عرب، را تصرف واسط در سال ۸۵۸ هـ می‌داند که در گام نخست، تمام نخلستان‌های آن جا را نابود کرد و با محاصره واسط اکثر مردم از گرسنگی مردند و جمعیت باقی مانده به اتفاق امیر افندی که از سوی پیربوداق حاکم آن جا بود روبه سوی بصره آوردند. «دراج‌نامی» از سوی مولی علی حاکم واسط شد.^(۷۵) در روایت

غیاثی، بدون ذکر حادثه واسط، از حمله مولی علی در سال ۸۵۷هـ. به حجاج، که از بغداد عازم نجف بودند، به عنوان نخستین اقدام وی یاد می‌شود، و به دنبال آن، تصرف شهر نجف و حوادثی که در آن جا رفت:

سلطان علی با سپاهیان بر حجاج خارج شد. پس آنها را در میان گرفت و تا آخرین نفر کشت و اموال و چارپایان و شتران آنها را غارت کرد. کالاهای آنها و طلا آلات و اسباب آنها را گرفت... سپس وارد شهر [نجف] شد و آرامگاه [علی (ع)] را محاصره کرد. به سوی آنها [محاصره شدگان در آرامگاه] فرستاد و از آنها قندیل و شمشیرها را طلب کرد. در گنجینه آنها شمشیرهایی از صحابه و سلاطین وجود داشت و هر زمان که خلیفه با سلطانی در عراق می‌مرد، شمشیر او را به آن جا منتقل می‌کردند. [از این گنجینه] یکصد و پنجاه شمشیر و دوازده قندیل بیرون آوردند که شش قندیل طلا و شش عدد آن از نقره بود. (۷۶)

در این زمان و جهت مقابله با یورش سلطان علی به نجف، از بغداد سپاهی به فرماندهی دوهبیک اعزام شد. (۷۷) و از حله نیز سپاهی به رهبری حاکم آن جا، بسطام، به دوهبیک پیوست. در نبرد سختی که روی داد، سپاهیان بغداد و حله شکست خوردند. به تعبیر غیاثی، تعداد این سپاهیان کمتر از نیروای مولی علی بود. ضمن این که، به غیر از دوهبیک، کسی صمیمانه در این نبرد شرکت نکرد. با این پیروزی، مولی علی رهسپار حله شد و در آن جا نیز با پیروزی خود موجب شد که بسطام، شحنه حله و ساکنان آن شهر رو به سوی بغداد آورند. توصیف غیاثی از این کوچ اجباری، و به عبارت دقیق تر، فرار مردم حله، اندوه بار است؛

[از ساکنان حله] کسانی که می‌توانستند سواره و دیگران پیاده [به راه افتادند] بسیاری از مردمان و زنان و کودکان هلاک شدند. برخی از آنها به لحاظ تنگی و فشار در هنگام عبور شرط حله و برخی دیگر از خستگی و گرسنگی و تشنگی [در مسیر راه] هلاک شدند. اینان بدون توشه از شهر خارج شده بودند و لیکن از لطف خدا بر بندگان آن زمان فصل زمستان بود [سوم تشرین دوم] و اگر وقت گرما بود از آنها جز تعداد اندکی نجات نمی‌یافت، و کسانی که در حله مانده بودند، کشته شدند. (۷۸)

بدین ترتیب، سلطان علی وارد حله شده، آن جا را آتش زد و ویران نمود و در مدت اقامت دوازده روزه در شهر تمام اموال آن جا و مشهدين (نجف و کربلا) را به بصره منتقل کرد.

این پایان لشکرکشی مولی علی نبود؛ پس از تصرف حله، بار دیگر روز یکشنبه ۲۳ ذی القعدة به سوی «مشهد غروی و الحایری» (نجف و کربلا) بازگشت، دروازه‌ها را برای او گشودند و او با ورودش مابقی قنادیل و شمشیرها را به همراه پیشگاه مقابر (سردر و کتیبه) به دست آورد. سپس با اسب داخل ضریح شد و دستور داد که مرقد چوبی را شکسته و آتش زنند و به فرمان او اهالی نجف و کربلا، از سادات و غیر ایشان، در خانه شان کشته شدند.^(۷۹)

اقدامات مولی علی جدی تر از آن بود که پیربوداق که اکنون در مسند فرمانروایی عراق در شیراز مستقر بود، دست به کاری نزد بر اساس گزارش غیاثی، از سوی او دو گروه مأمور عزیمت به عراق عرب گردیدند؛ علی بیک بغدادی؛ حاکم شوشتر، به همراه افرادی عازم بغداد شدند و در سوم ربیع الاول ۸۵۸ هـ وارد شهر شدند. او مأموریت داشت که به حله و مشهدين رفته و آن جا را آباد کند. گروه دیگر، سپاهيانی بودند که به فرماندهی امیر شیخ‌الله، حسین شاه مهرداد، عمر سورغان، و علی کرزالدین نیکی اُغلی، و به دنبال گروه نخست، در دوم جمادی الاول ۸۵۹ هـ به بغداد رسیدند.^(۸۰) مولی علی بدون این که در صدد مقابله با نیروهای اعزامی پیربوداق باشد، در سال ۸۶۰ هـ به حوالی بغداد تاخت و از روی خشم، قتل و غارت کرد، زنان را به اسارت گرفت و غلات را آتش زد. این یورش در ۲۰ جمادی الثانی سال ۸۶۰ هـ روی داد و به مدت ۹ روز در بعقوبه و سلمان فارسی (مدائن) و مناطق پیرامونی آن جا به توقف داشت. در این یورش بزرگان مدائن کشته و یا اسیر شدند. ظاهراً در جریان تعقیب مولی علی است که یکی از فرماندهان پیربوداق، به نام عمر سورغان، در رودخانه «دیالی» غرق شد.

باگسترش تاخت و تاز مولی علی در عراق عرب، جهان‌شاه قراقویونلو نیز دست به

مقابله زد و یکی از فرماندهان خود به نام «علی شکر» را با سپاهی عظیم به ولایت عراق گسیل کرد. این سپاه در روز چهارشنبه ۱۶ محرم سال ۸۶۱ هجری به منطقه رسید و پس از مدتی توقف آن جا را ترک کرد،^(۸۱) و این در حالی بود که مولی علی پیش از این تاریخ، در حال محاصره قلعه بهبهان بود.

الوند که تا این زمان نزد مشعشعیان به سر می برد، بار دیگر روبه سوی قلعه نهاد. این مکان، به احتمال زیاد، قلعه فولاد است که پیش از پناهندگی به مشعشعیان آن را در اختیار داشت. پیربوداق خود دست به کار سکوب او شد و این درحالی بود که، به تعبیر غیاثی، الوند اهل خانه را در قلعه گذاشته و خود متوجه «جبل» شده بود. پیربوداق در تعقیب او، سپاهیانش را پراکنده کرد و توانست او را از پای درآورد (۲۲ رمضان ۸۶۰ هجری). بیش از سه روز از مرگ الوند نگذشته بود که خیر آمدن سلطان علی (مولی علی) کردستان بهبهان و اکثر توابع شیراز را تصرف کرده. پیربوداق که این بار حضور مشعشعیان را نه در خوزستان، که در نزدیکی قرارگاه خود، شیراز، می شنید در رویارویی با آن ها درنگ نکرد، اما زمانی به آن جا رسید که مولی علی با جراحی شدیدی قلعه را در محاصره داشت.^(۸۲) واقعه ترور مولی علی و مصدومیت او زمانی روی داد که قلعه بهبهان به دست نیروهای او در آستانه سقوط بود.^(۸۳) در گزارش غیاثی آمده است که: شخصی به نام محمود بهرام از قلعه فرود آمد. سلطان علی با سه تن از همسرانش در رودخانه شنا می کرد.^(۸۴) بهرام خود را به عنوان کسی که از قلعه فرار کرده و می خواهد به سپاه مشعشعی بپیوندد معرفی کرد. او تا این زمان سلطان علی را ندیده بود، اما زمانی که مشاهده کرد که سه نفر (همسران وی) یک نفر را خدمت می کنند پی برد که او سلطان است. پس کمان کشید و تیری به سوی او پرتاب کرد و به قلعه گریخت.^(۸۵) پیربوداق با آگاهی از جراحی سلطان علی، خود را به قلعه بهبهان رساند. در نخستین درگیری، با فرمان سلطان علی، مشعشعیان به دشمن حمله نموده و او را شکست دادند. مولی علی با جراحی شدید درون خیمه آرمیده بود که سرش از بدن جدا شد و در ۱۶ جمادی الثانی ۸۶۱ هجری بغداد آورده شد و سپس به سوی

جهانشاه فرستاده شد،^(۸۶) و به این ترتیب فترت کوتاه در زعامت سیدمحمدبن فلاح به پایان رسید.

پرسش بنیادی در چگونگی روابط سیدمحمد و مولی علی است. آیا میان آن دو اختلاف نظری وجود داشت؟ مبنای این اختلاف نظر احتمالی چه می توانست باشد؟ مبانی اعتقادی متفاوت، و یا رقابتی سخت بر سر قدرت؟ قاضی نورالله و سیدعلی خان در توصیف اعتقادی مولی علی، چهره‌ای افراطی از او ارایه می دهند که حتی پدر از اصلاح آن ناتوان بود:

مولی علی در اواخر ایام پدر بر او استیلا یافته زمام اختیار از دست او بیرون برده، سرور آن قوم شد و ایشان را بر این عقیده داشت که روح مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع) در او حلول کرده، آن حضرت در حیاست و لهذا تاخت به عراق عرب برده، مشاهد مقدسه را غارت کرد و در آن عتبات عالیات نهایت بی ادبی به جای آورده، پدر در اصلاح آن عاجز مانده، مورد عتاب و خطاب سلاطین اطراف گردید و او در جواب ایشان اظهار عجز نمود.^(۸۷)

سیدعلی خان نیز همین مضمون را با تفصیلی بیشتر می آورد. او دوره چیرگی مولی علی بر مشعشعیان و سیدمحمد را از زمان بازگشت از سفر واسط تا زمان قتلش ذکر می کند (۸۵۸-۸۶۱هـ). در این ایام، سیدمحمد سلب اختیار شده بود و از جمیع وجوه از درجه اعتبار افتاده بود. پسرش در رأس قوم قرار داشت و قوم به این باور رسیده بود که او حق است و به درستی روح امیرالمؤمنین... در او حلول کرده است، و او [علی (ع)] نمرده است و نمی میرد و برای او مزاری نیست و همین امر سبب حمله به نجف اشرف و کشتار ساکنین آن شد. سیدمحمد نیز ناتوان از اصلاح و ارشاد او از راه باطل بود و در مقابل سرزنش مردم و حکام از اعمال فرزندش و کفر و الحادی که داشت، پاسخی جز اظهار عجز از بازداری و منع او نداشت و خودش را در موقعیت و جایگاه خادم او می دانست که ناتوان از هرگونه اقدامی علیه او است.^(۸۸)

در «کلامی المهدی» نیز، سیدمحمد خود را مبرا از اعمال فرزندش قلمداد می کند

و حتی مدعی است که به بسطام، حاکم حلّه، بیکی فرستاده و به او هشدار داده که مشعشعیان به سوی کاروان حجاج رهسپارند. در این رابطه نیز تعداد زیادی از مردم عراق را به شهادت می‌گیرد که خبر این اقدام او را شنیدند. افزون بر این، سیدمحمد مخالفت خود با اقدامات پسرش را به حدی جدی تعبیر می‌کند که حتی به فکر قتل او می‌افتد، اما کسی آن را انجام نمی‌دهد.^(۸۹)

در پاسخ به مکتوبی که به فرمان امیر پیرقلی، که در آخرین یورش به مولی علی و شکست او نقش مهمی داشت، به سیدمحمدبن فلاح ارسال شده، می‌آورد:

به نقل از جناب عالی [امیر پیرقلی] که این سید [محمدبن فلاح] مشاهده را خراب کرده است، در نتیجه همچون یزید است که حسین [ع] را به شهادت رسانده و تفاوتی بین آن دو نیست. در آن چه به امیر گفته شده شکی نیست... زیرا خداوند به خاطر قتل مؤمنی خمشگین می‌شود... چگونه به خاطر قتل کسی که طاعتش را برای دیگران فرض کرده غضبناک نشود... کس که بر این بارگاه‌های شریف [در نجف و کربلا] همچون دشمن هجوم برده و هم چنین به خاطر بی حرمتی که به حرم امن داشته، او بی تردید قاتل... و اما بعد، امیر بزرگ می‌داند آن چه که اتفاق افتاده و آن چه از دو حرم شریف به غارت رفت مجبور شدم که چیزی از آن [غارت] بستانم، اما من خود داری کردم و حتی به قیمت مرگم نیز نمی‌پذیرفتم. من از ساکنان زمین ترسی ندارم و خدای سبحان را در نظر دارم و از شیعیان قتل کسی را حلال نمی‌شمارم مگر آن‌که مرزشت پندارد و مورد غضب قرار دهد و توهین کند و سنگسار نماید... خدا می‌فرماید بپرهیزید، از خدا بترسید... خدا به هر چیزی دانا است. من [برگرفتن] پوست پیاز از زمین روا نمی‌دارم مگر به وجه شرع مطهر. من داناترین مردم در شریعت هستم؛ هر کس شک دارد، جلو بیاید و از آن چه که شک دارد پرسش کند خداوند باری کند هر کس را که بخواهد.^(۹۰)

به این شیوه، سیدمحمد پس از رد اعمال پسرش و میرا دانستن خود از آن اقدامات، به آگاهی و پایبندی خود به شریعت اسلام تأکید می‌کند. اما هم چنان که بر پسرش خرده می‌گیرد و او را حتی به عنوان قاتل معرفی می‌کند، به سختی بر امیر کبیر پیرقلی و سایر امیران می‌تازد. سخن سیدمحمد در این باره رسا است:

اما تو [پیرقلی] و سایر امیران قصد این بارگاه‌ها را می‌کنید که در آن جا شراب بنوشید و کارهای ناشایست انجام دهید و بر مجاوران وظیفه‌ای مقرر کنید و آن‌ها را بیازارید. اگر در آن لحظه حسین [ع] از قبرش با دستان ضعیف برخیزد و مانع شود، فاعل از فعلش دست نمی‌کشد و سرکش از سرکشی باز نمی‌ایستد بلکه پافشاری بر آنچه اراده کرده، می‌کند. آیا در این جا، تفاوتی میان آن شخص [یعنی یکی از شما] و شمیری که سر حسین [ع] را بالای نی برد وجود دارد؟ ... همه کسانی که محارم خداوند را، چون زنا و لواط و شراب‌خواری و دزدی اموال مردم حلال شمارند، آن‌ها از راهزنان پست ترند، هر چند یکی از شما بدکاران باشد... تو [پیرقلی] و امثال تو در جا‌گاهی قرار ندادید که به من نسبت‌های مردود بدهید، در این رابطه شعری است که می‌گوید هر کس سقف خانه‌اش شیشه‌ای است بسوی مردم سنگ نمی‌اندازد و کسی که جامه‌اش از کاغذ باشد داخل حمام نمی‌شود. (۹۱)

سید محمد با جسارتی کامل، در مکتوبی دیگر از «کلام المهدی»، به پاسخ مدعی دیگر می‌پردازد. در اینجا با طعن و لعن بر مدعی که امامش [ابوبکر] خلافت را از علی (ع) به زور و قهر گرفته، یادآوری می‌شود که در آن جا علی (ع) با ابوبکر نماز گزارد، و می‌افزاید آیا به این مسأله فکر نکرده است که نماز [علی] از روی تقیه بود. و با این کنایه، دعای خود جهت پیروزی پسرش مولی علی را نیز از روی تقیه می‌داند و در ادامه، روایات و آیاتی در صحت تقیه برمی‌شمارد و یادآور می‌شود که: «من [سید محمد] پیرو کتاب و سنت هستم»^(۹۲)، و با ذکر داستان افک و ماجرای جاماندن عایشه از جمع کاروانیان و ظن گمان‌های بی‌موردی که بر او شد، و نزول آیه قرآن در بی‌گناهی او، می‌کوشد تا مقایسه‌ای میان آن ظن و گمان‌ها باطل و این اتهامات ایجاد کند. (۹۳)

بر اساس آنچه گفته شد، گسترهٔ تاخت و تاز مولی علی در مناطق شیعه نشین، یعنی: واسط، جزایر، حله، نجف و کربلا بود. مولی علی هر چند در این یورش‌ها به ظاهر با سپاهیان فرمانروایان قراقویونلوها رویاروی بود که آن‌ها نیز از متمایلان به تشیع بودند، اما نوک پیکان حملات وی متوجه جمعیت شیعه و اماکن مقدسه

آن‌هاست. و از این‌رو، سیدمحمد نیز در یکی از دفاعیاتش - که ذکر شد - قتل شیعیان را بجز در مواردی که با او سرستیز و دشمنی داشته باشند، جایز نمی‌شمارد و تخریب و غارت بارگاه ائمه را به صراحت رد می‌کند و مرتکبین این عمل را همچون یزید می‌داند پس شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که از منظر مولی علی، شیعیان نیز در صورتی مقبول بوده و پذیرفته می‌شدند که در چارچوب باورهای غالبانه مشعشی قرار گیرند؛ باورهایی که به صراحت، الوهیت، از ارکان آن بود و این مرتبه بر اساس ابزار حلول در شخص وی متجلی بود. آیا سیدمحمد نیز به این مرحله اندیشه‌های مولی علی رسیده بود؟ مجموع دفاعیات وی که در این جا بدان اشاره رفت، نشان‌گر مخالفت او با این باور است، بویژه این که قرار گرفتن مولی علی در رأس مشعشیان، با کنار زدن سیدمحمد و انزوای او در جامعه مشعشیان همراه بود. کسکل بدون رایه شواهد، کشمکش پدر و پسر را ناشی از طرح مسائل مذهبی و پرسش‌های اعتقادی می‌داند و می‌فزاید:

درحالی‌که پدر، سرسلسله حاملان وحی و تجلی بود، پسرش دیگر چه معنا و

[جایگاهی] داشت. و بدین وسیله، اظهار الوهیت مولی علی را در راستای کسب جایگاه

(۹۴)

رهبری می‌داند.

واقعیت این است که بررسی ماهیت اعتقادی سیدمحمد مؤید ویژگی‌هایی چون «سرسلسله حاملان وحی» برای او نیست که این چنین موجب ناخرسندی و حسادت فرزندش شود. شاید با توجه به زمان فعالیت‌های مولی علی، که پس از استقرار جنبش مشعشی در پایگاهی ثابت و دایمی - حویزه - صورت گرفت، بتوان بر این نکته از منظر جامعه‌شناسی جنبش‌ها نگر است که او شخصیتی اصول‌گرا در قالب باورهای غالبانه مشعشیان است که از ایستایی تحرک اجتماعی و سیاسی جنبش و دور شدن از ژرفای باورهای غالبانه، در این دوره ثبات ناخرسند است. و همچون ایام آغازین جنبش بر تحرکات نظامی پای می‌فشارد و از آشکاری و صراحت در بیان تمامی ماهیت اعتقادی غالبانه - که الوهیت از ارکان آن است - باکی ندارد و به همین میزان نیز

به دنبال عملی ساختن نتایج اجتماعی این ماهیت اعتقادی است، چنان‌که، منابع، به صراحت از دلایل تخریب و غارت مقابر امامان شیعه بر اساس حلول و الوهیت^(۹۵) یاد کرده‌اند.

به هر حال، هوشمندی و خودداری سیدمحمد در برخورد با اندیشه‌ها و اقدامات مولی علی مانع از انشعاب و اضمحلال زود هنگام جنبش مشعشعی شد و به دنبال قتل مولی علی، بار دیگر در رهبری مشعشعیان به ادامه حیات آن یاری رساند؛ حیاتی که به شکل مستقل، تا ۵۵ سال دیگر و تا ظهور قدرتی نو (صفویان) ادامه یافت (۹۱۴هـ).

دوره سیدمحمد و مولی علی (۸۴۰-۸۷۰هـ)، مرحله شکل‌گیری و شتاب خیزش مشعشعیان بود. این مرحله (دوره جنبش)، اوج اقدامات نظامی بر مبنای دل‌بستگی‌های ایدئولوژیکی و آرمان‌های اجتماعی-اقتصادی بود. این اقدامات نظامی در رویارویی‌های متعدد با تیموریان، قراقویونلوها، و برخی قبایل ساکن منطقه، به شکل خشن و سخت بروز یافت و توأم با جلوه‌های افراطی در باورهای اعتقادی، بویژه نزد مولی علی بود. جنبش در این دوره، در کوچ دائمی از مکانی به مکان دیگر بود و در برخی مراحل، بحران‌های سختی را به چشم می‌دید، تا جایی که رهبران، برای مدتی کوتاه، از ترفندهای همبستگی و اتحاد سیاسی بهره می‌بردند؛ اما با رفع بحران، به سرعت به مواضع تندروانه خود باز می‌گشتند و بار دیگر هویت مستقل جنبش مشعشعی را احیا می‌کردند؛ هویتی که عامل انسجام و تحرک پیروان، یعنی قبایل به ظاهر متشتت عرب منطقه، بود.^(۹۶) به هر روی، تصرف حویزه (۸۴۵هـ)، نقطه عطفی در تحرک جنبش بود. در ظاهر، با استقرار مشعشعیان در منطقه‌ای مشخص و ثابت، و با حریم امنیتی قابل توجه، از میزان پویایی و تحرک آن‌ها کاسته شد و چه بسا سرکشی‌های مولی علی و تاخت و تازهای سریع، سخت و غیر موجه او واکنشی بر ایستایی جنبش مشعشعی باشد. ایستادگی‌ای که از سوی برخی نیروهای مشعشعیان قابل تحمل نبود و عدول از اصول بنیادی و آرمان‌های اجتماعی تلقی

می شد. به هر حال، پس از قتل رهبر نیروهای اصول‌گرای مشعشعی (مولی علی)، بار دیگر سیدمحمد بن فلاح هدایت جنبش ایستا، و به تعبیری، نظام مشعشعی، را بر عهده‌گرفت^(۹۷) و به شیوه‌ای آرام، به حفظ وضعیت و دستاوردهای موجود پرداخت، و حتی از برخی نمودهای گذشته - که در عمل مولی علی جلوه یافته بود - روی گرداند. به این ترتیب، چشم‌انداز حکومت جانشین سیدمحمد بن فلاح (سیدمحسن، پسر سیدمحمد بن فلاح) حکایت از زمامداری مسوم و آرام داشت؛ شیوه‌ای که بیش از آن‌که بر ایده‌های اعتقادی پای‌بفشارد، بر واقع‌بینی سیاسی و به کار بستن تمهیدات این واقع‌بینی، چون ائتلاف‌های سیاسی و مدارهای اعتقادی، تأکید نمود.

پی نوشت‌ها:

۱. این اثیر در زمینه تاریخ عمومی است که مطالب آن از داستان آفرینش آغاز می‌شود، اما کانون توجه نویسنده در موضوع تاریخ عراق است. بخش‌هایی از این اثر بر مبنای دو نسخه خطی موجود به چاپ رسیده است؛ **التاریخ الغیائی، الفصل الخامس من سنة ۶۵۶-۸۹۱ هـ / ۱۲۵۸-۱۴۸۶ م**، تصحیح و تحقیق طارق نافع الهمدانی (بغداد، مطبعة اسعد، ۱۹۷۵ م).
۲. در متن **تاریخ غیائی**، کلمه «تسعمانة» به اشتباه «سبعمانة» ذکر شده است؛ ر.ک: ص ۱۷-۱۸.
۳. غیائی، حسن بیگ (اوزون حسن) (متوفی ۸۸۲ هـ) را عادل و «نیکوکار» معرفی می‌کند؛ (ص ۲-۳۹۱). منظور از تاریخ‌نگاری تقدیرگرایانه، توجه و تمسک غیائی به «قران» در تبیینی و ریشه‌یابی حوادث است، چنان‌که پیروزی‌ها و شکست‌ها در موارد مختلف، امری جبری تلقی می‌گردد؛ ر.ک: عبدالله بن فتح‌الله بغدادی، همان، ص ۳۶۰ و ۳۴۰-۳۲۰ و ۲۹۲.
۴. قاضی نورالله شوشتری، **مجالس المؤمنین** (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۶ هـ) ج ۲، ص ۳۹۵.
۵. قاضی نورالله شوشتری از سادات مرعشیه شوشتر بود که اجداد او از آمل به این شهر مهاجرت کرده بودند. با به قدرت رسیدن مشعشعیان در خوزستان، تعدادی از پیشینیان قاضی نورالله آن‌جا را ترک نمودند، اما در زمان حکومت سلطان محسن بن سیدمحمدبن فلاح (۹۰۵-۸۷۰ هـ) بار دیگر به شوشتر بازگشته و به فرمانروایان مشعشعی نزدیک شدند. از جملع مؤثرترین آن‌ها که به حاکمیت مشعشعیان تقرب داشت، میرنورالله مرعشی شوشتری، پدر بزرگ قاضی نورالله، بود، برای آگاهی بیشتر ر.ک: سیدعبدالله جزایری، تذکره شوشتر (تهران، کتابخانه صدر، بی‌تا)، ص ۲۳۳-۳۵.
- برای آگاهی از زندگی، عقاید و آثار قاض نورالله ر.ک: میرزا عبدالله افندی تبریزی، **ریاض العلماء و حیاض الفظلا**، به کوشش سید محمود مرعشی (قم، بی‌تا، ۱۴۰۱ هـ) ج ۵، ص ۲۶۵-۲۶۸.
۶. افزون برآن چه در بالا ذکر شد، مطالب سیدعلی خان درباره دوره دوم حیات مشعشعیان از ارزش غیر قابل انکاری برخوردار می‌باشد. گفتنی است که از سال ۹۱۴ هـ، قلمرو مشعشعیان به تصرف صفویان درآمد و حیات مستقل آن‌ها پایان گرفت. اما آن‌ها از این پس، دوره دوم حیات خود را تحت عنوان و لیان مشعشعی و تحت نظر حکومت صفوی ادامه دادند. تنها نسخه خطی موجود از «تاریخ مشعشعیان» به شماره ۱۵۱۳ در کتابخانه مدرسه عالی شهید

مطهری. تهران (سپسالار سابق) نگه‌داری می‌شود. در صفحه دوم این کتاب، (نسخه مذکور صفحه شماری شده، از این‌رو در ارجاع دادن به آن، به جای برگ، از کلمه صفحه (ص) استفاده می‌شود) نویسنده به استفاده از آثار غیائی و قاضی نورالله اشاره می‌کند.

۷. دو نسخه از «کلام المهدی» باقی مانده است: ۱- نسخه موجود در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در قم، به شماره ۱۲۱۱. ۲- نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۰۲۲۲. نسخه موجود در مجلس شورای اسلامی با خط نسخ سده دهم ق در ۳۷۰ برگ سیزده سطری مورد استفاده پژوهش حاضر قرار گرفته است. میکروفیلم نسخه مذکور به شماره ۳۰۳۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۸. از مهمترین این پژوهش‌ها دو اثر جاسم حسن شبر می‌باشد که عبارتند از: ۱- **تاریخ المشعشعین و تراجم اعلامهم**: نجف، بی‌تا، ۱۳۸۵/۱۹۶۵م. ۲- **مؤسس الدولة المشعشعیه و اعقابہ فی عربستان و خارجها**، نجف، بی‌تا، ۱۳۹۲/۱۹۷۲م. شبر در دواثر مذکور، رسالت دفاع از برخی موارد اعتقادی مشعشعیان را به عهده می‌گیرد و در این مسیر برخی واقعیت‌های تاریخی را نادیده می‌انگارد. قابل ذکر است که شبر از «کلام المهدی» جز بخش‌های کوتاهی که احمد کسروی تبریزی در ضمیمه آثار خود به طبع رسانده، استفاده نکرده است؛ احمد کسروی تبریزی، **مشعشعیان** (تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۸ش). کسروی آغازگر مطالعه در موضع مشعشعیان است؛ او برای نخستین بار به وجود اثر مهم «کلام المهدی» پی برد و بخش‌های کوتاهی از آن را در ضمیمه کتاب «تاریخ پانصد ساله خوزستان» به چاپ رساند. داورهای کسروی درباره مشعشعیان ریشه در آموزه‌های اعتقادی وی داشت که موجب عدم بررسی همه جانبه، روشمند و بی طرفانه او شد. برای آگاهی از باورهای ویژه او درباره تشیع و مهدویت که مؤثر در نگرش او بر مشعشعیان بود، ر.ک: ۱- احمد کسروی تبریزی، **شیعی‌گری** (تهران، بی‌تا، بی‌تا) ص ۵۱. ۲- عباس العزوی، **تاریخ العراق بین الاحتلالین** (عراق [بغداد]، بی‌تا، ۱۳۵۷/۱۹۳۹م) ج ۳. اثر عزوی بیشترین تفصیل را در موضع مشعشعیان و بویژه سیدمحمدبن فلاح دارد، اما نمی‌تواند مبتنی بر تاریخ غیائی و یا منابع اصیل دیگر باشد، و افزون بر این، او از «کلام المهدی» و «تاریخ مشعشعیان» استفاده نکرده است؛ ر.ک: عباس العزوی، همان، ص ۱۰۷.

شیعی نیز چون عزوی در اثر زیر درباره مشعشعیان از منابع اصل بهره نبرده است: مصطفی کامل شیعی، **تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری**، ترجمه علیرضا ذکاوی قرارگزلو (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹س)، ص ۲۷۴-۲۸۵. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به مقاله نگارنده؛ «مشعشعیان؛ منابع و مطالعات»، یادنامه دکتر عبدالهادی حائری (زیرچاپ).

۹. برای آگاهی بیشتر از سلسله نسب و اعقاب سیدمحمدبن فلاح ر.ک: جاسم حسن شبر، **مؤسس الدولة المشعشعیه و اعقابہ فی عربستان و خارجها**، همان، ص ۸۵.

۱۰. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۱۱. جاسم حسن شبر، **تاریخ المشعشعین و تراجم اعلامهم**، همان.

۱۲. قاضی نورالله شوشتری، همان.

13. W. caskel, "EIN MAHDI DES 15. JAHRHUNDERTS. SAJJID MUHAMMAD IBN FALÄA UND SEINE NACHKOMMEN", Islamica, 1931, vol.4, p. 63.

این مقاله به همت آقای عبداللهی (فارغ التحصیل زبان آلمانی) به فارسی ترجمه شده است.

۱۴. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۱۵. جاسم حسن شبر، همان. شبر این کتاب را همان اثر ابن فهد می داند که حاوی برخی اخبار و حوادث آینده مستخرج از کلام علی(ع) است. ر.ک: جاسم حسن شبر مؤسس الدولة المشعشعیه و اعقابیه فی عربستان و خارجها، همان، ص ۵۷.

۱۶. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۱۷. جاسم حسن شبر، تاریخ المشعشعیین و تراجم اعلامهم، همان، ص ۳۰؛ قاضی نورالله شوشتری، همان.

۱۸. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۲۷۳-۲۷۴. غیائی موضوع مشعشعیان را در دنباله حواث پس از سال ۸۴۲ هـ می آورد. در آغاز کتاب از عنوان زیر خبر می دهد، اما مصحح این فصل از کتاب را در نسخه موجود نیافته است: «فی ظهور السید محمد ابن فلاح المعروف بالمشعشع و عددهم اربعة نفر و مدة حکمهم فی الجزائر الی غایة سنة احدی و سبعمائه. سبعمائه در عبارت مذکور باید اشتباه ناسخ باشد و درست آن «تسعمائه» است.

۱۹. قاضی نورالله شوشتری، همان. این مناظره در سال ۸۴۰ روی داد؛ ر.ک: همان، ص ۳۷۰. در تحفة الازهار و زلازل الانهار فی نسب الائمة الاطهار اثر ضامن بن شدقم (ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۴) این حادثه را حدود سال ۸۴۰ ذکر می کند. ر.ک: تاریخ غیائی، ص ۲۷۳ (یادداشت های مصحح).

۲۰. همان.

۲۱. همان، ص ۳۹۶.

۲۲. جاسم حسن شبر، همان، ص ۵.

۲۳. سید محمد بن فلاح، ورق ۷۰ ب.

۲۴. همان، ورق ۲۵۲ ب.

۲۵. همان، ورق ۲۵۴ الف.

۲۶. اثر مهم «تاریخ کبیر» نیز آگاهی روشنی از آغاز فعالیت های سید محمد نمی دهد. اما بر «سفر خراسان و عراق» او اشاره دارد: «... بعد از آن که سفر خراسان و عراق کرده به شوشتر آمد و مدتی در شوشتر بود. بعد از آن به جزایر درآمد و مذهب تشیع ظاهر کرد و چون بیشتر ساکنان جزایر شیعه اند بدو بگرویدند...»؛ میکروفیلم شماره ۴۷۷۵، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بدون صفحه شماری.

۲۷. عباس العزاوی، همان، ص ۲۷-۲۵.

۲۸. جاسم حسن شبر، مؤسس الدولة المشعشعیه و اعقابیه فی عربستان و خارجها، ص ۵۷-۵۸.

۲۹. شیخی، کتاب «التحصین» و «عدة الداعی» شیخ احمد بن فهد حلی را با این نگرش بررسی کرده است و ویژگی‌های متصوفانه آن‌ها را آشکار کرده است؛ ر.ک: مصطفی کامل شیخی، همان.
۳۰. برای نمونه در طریقت قادریه، پس از مراسم ذکر و سماع، و در شرایطی که حالت خلسه در دراویش ایجاد شده است، در صورت دستور شیخ و مرشد، این گونه کارهای عجیب به اجرا گذاشته می‌شود. از جمله این اعمال که هم اکنون نیز در میان پیروان آن طریقت در کردستان ایران و بخش‌هایی از عراق صورت می‌گیرد، می‌توان از شمشیر برگردن فشردن، دشنه بر شکم زدن، شمشیر از دو سوی شکم گذراندن، اشیایی چون شیشه، تیغ و وزنه تازو بلعیدن، میله‌های فلزی در گونه‌ها و سر فرو بردن و ... نام برد. نگارنده خود در تابستان ۱۳۶۸، درباره آن طریقت و این آداب و مناسک در شهرستان سنندج و در جمع دراویش طریقت قادریه بررسی‌هایی داشته است و لازم به ذکر می‌داند که این امور به عنوان اعمال فرض و واجب در باور آن‌ها نیست، اما در برخی شرایط و در صورت ضرورت اجرا می‌شود.
۳۱. قاضی نورالله می‌نویسد: «در سال هشتصد و چهل هجری شیخ احمد بن فهدحلی و باقی علمای شیعه را [میرزا اسپند] از حله و دیگر مواضع طلبید و با علمای سنی بغداد به مناظره انداخت. چون علمای شیعه در مناظره غالب آمدند و اثبات حقیقت مذهب اهل بیت (ع) نمودند اسپند میرزا ترویج آن مذهب نموده امر کرد تا سکه و خطبه به نام دوازده امام (ع) کردند و در همین سال سیدمحمد بن فلاح موسوی که اول سلاطین مشعشع است ظهور نمود؛ ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۷۰.
۳۲. همان، ص ۳۹۵-۳۹۶؛ قاضی نورالله «طایفه زنان» می‌نویسد. عززوی آن را «الرزنان» می‌آورد؛ عباس العززوی، همان، ص ۱۱۲.
- 33 - o. Luft, "Musha'sha", The Encyclpaedia of Islam, New edition, (1993), vol. VII, p.672
۳۴. جاسم حسن شیر، همان.
۳۵. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۹۶؛ از نام حاکم ذکری نشده، ظاهراً او «سرکرده محلی» بوده و از قدرت‌های بزرگ پیرامونی تبعیت نمی‌کرده است؛ ر.ک: caskel, p. 65.
۳۶. جاسم حسن بشر، همان، ص ۶.
۳۷. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۹۷.
۳۸. جاسم حسن شیر، همان.
- 39 - v. Minorsky, Musha'sha', "The Encyclopaedia of Islam", first edition, vol. IX, 1987, p. 160.
۴۰. قاضی نورالله شوشتری، همان.
- 41 - casket, p. 65.
۴۲. احمد کسروی تبریزی، همان، ص ۳۴.

۴۳. جاسم حسن بشر، همان، ص ۷؛ در تاریخ غیائی از شیوع وبا در بغداد و تمام بلاد در سال ۸۴۱ خبر می دهد که دامنگیر تمام ساکنان آن شهر شد؛ عبدالله بن بغدادی، همان، ص ۲۷۰.

44 - casket, p. 65.

۴۵. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۴۶. جاسم حسن شیر، همان.

۴۷. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۴۸. سیدمحمدین فلاح، همان، برگ ۶۵ الف.

۴۹. همان، برگ ۲۸۸.

۵۰. جاسم حسن شیر، همان.

۵۱. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۹۸.

۵۲. سیدمحمدین فلاح، همان، برگ ۶۵.

۵۳. همان، برگ ۲۸۸؛ به نظر می رسد کاربرد کلمه «مغولان» درباره دشمنان، بویژه قراقویونلوها، در جهت تحقیر و تشبیه آن‌ها به مغول باشد، وگرنه ترکمنان قراقویونلو از نژاد مغول نبودند.

۵۴. مصطفی کامل شیبی، همان، ص ۲۰۸-۲۰۷.

۵۵. احمد کسروی تبریزی، همان، ص ۳۳.

۵۶. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۵۷. جاسم حسن شیر، همان.

۵۸. قاضی نورالله شوشتری، همان.

۵۹. جاسم حسن شیر، همان.

۶۰. همان.

۶۱. همان، قاضی نورالله شوشتری، همان.

۶۲. جاسم حسن شیر، همان، ص ۱۰.

۶۳. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۲۷۴.

۶۴. قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۹۹.

۶۵. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۲۷۴-۲۷۶؛ اسپند در ادامه مسیر، وارد بغداد می شود و پس از شش ماه اقامت به بیماری شدیدی مبتلا شده و در سال ۸۴۸ هجری می میرد. مدت حکومت او در بغداد دوازده سال ذکر شده است، ر.ک: همان، ص ۲۷۶.

۶۶. جعفری، «تاریخ کبیر»، میکروفیلم شماره ۴۷۷۵، موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بدون صفحه

شماری.

۶۷. واژه پس از «خاقانی» در متن اصلی «تاریخ کبیر» ناخواناست. اما با توجه به زمان حادثه (۸۴۵-۸۴۷)، در این ایام، خاقان بزرگ حکومت تیموری شاهرخ می‌باشد، و نماینده او در حکومت فارس (شیراز) عبدالله سلطان است.

۶۸. جعفری، همان، بدون صفحه شماری.

69 - H.R.Roemen, "The Turkmen Dynasties", in The cambrige History of Iran, vol.6, cambridge univerisity, 1986, p. 163-4.

۷۰. قاضی نورالله شوشتری، همان.
۷۱. سیدعلی خان تاریخ درگذشت او را ۸۶۶ آورده است.
۷۲. قاضی نورالله شوشتری، همان.
۷۳. عبدالله بغدادی، همان، ص ۳۰۶-۳۰۷.
۷۴. همان، ص ۳۰۵.
۷۵. قاضی نورالله شوشتری، همان؛ سیدعلی خان، امیر این دراج و عشایر او را از کسانی می‌داند که در واسط مانده بودند؛ ر.ک: جاسم حسن شیر، همان، ص ۱۱.
۷۶. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۳۰۸.
۷۷. قاضی نورالله و سیدعلی خان در این جا گزارش یورش مولی علی به عراق عرب را به اتمام می‌رسانند و خبر از بازگشت او به حویزه و سپس آغاز حمله او به کوه کیلویه و بهبهان می‌دهند؛ ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، همان، جاسم حسن بشر، همان.
۷۸. عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۳۰۹.
۷۹. غیائی این حادثه را از تأثیر قران - سداسی در برج عقرب - می‌داند، همچنان که ظهور مشعشع، و باریدن برف زیاد در بغداد را که موجب نابودی نخل‌ها و درختان حله و عراق شد از تأثیر قران در ایام ذکر می‌کند؛ ر.ک: عبدالله بن فتح الله بغدادی، همان، ص ۳۱۰.
۸۰. همان.
۸۱. همان، ص ۳۱۱.
۸۲. همان.
۸۳. جاسم حسن شیر، همان، ص ۱۲.
۸۴. سیدعلی خان ترور مولی علی را به دنبال محاصره پیربوداق در قلعه می‌داند که چون توان مقابله با مولی علی را در خود ندید از حيله ترور استفاده کرد. او می‌افزاید: مولی علی عادت داشت که هر روز صبح غسل کند و در آن روز بر حسب عادت وارد رود کردستان شد و این در حالی بود که تیرانداز منتظر او بود. این روایت اختلافاتی - چنانچه در متن آمده است - با روایت غیائی دارد؛ جاسم حسن شیر، همان.
۸۵. عبدالله بن فتح الله بغدادی، ص ۳۱۲-۳۱۳.

۸۶ همان، ص ۳۱۴. در روایت قاضی نورالله، گزارش کوتاهی در این باره آمده است: «مولی علی [لشکر به کوهکیلیویه کشیده، محاصره قلعه بهبهان نمود و در آن اثنا تیری به مولی علی رسید و به همان وفات یافت و این واقعه در سال هشتصد و شصت و یک بود؛ قاضی نورالله شوشتری، همان. در گزارش سیدعلی خان می‌آید: «زمانی که در آستانه گشودن قلعه بود به غسل احتیاج پیدا کرد، پس به برکه‌ای نزدیک قلعه آمد ... وارد آب شد و با تیری کشته شد ... به دنبال قتل او سپاه درون قلعه بر سپاه مولی علی حمله برد و آن ه را پراکنده کرد؛ جاسم حسن شیر، همان. احمد کسروی ناباورانه ترور مولی علی را به فرمان پیربوداق و به علت تعصب شیعی‌گری او می‌داند که در کار مشعشعیان سستی می‌کرد و مایل نبود با آن‌ها جنگ روبرو بکند. در صورتی که وی تا این زمان نیروهای متعددی را جهت مقابله با مشعشعیان اعزام کرده بود؛ احمد کسروی تبریزی، همان ص ۴۲. کسروی رودخانه «کردستان» را همان رود طاب می‌داند که در سده نهم و دهم هجری به رود کردستان معروف گردیده و اکنون در نزدیکی‌های بهبهان، رود قنوت و ماهرود خوانده شده. در پایین ترها رود جراحی قرار دارد که مولی علی در آن شنا می‌کرد؛ قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۴۰۰، احمد کسروی تبریزی، همان.

۸۷ قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۳۹۹-۴۰۰.

۸۸ جاسم حسن شیر، همان.

۸۹ سیدمحمدین فلاح، همان، برگ ۶۱ و ۳۳۸.

۹۰ همان، برگ ۳۳۶-۳۳۷.

۹۱ همان، برگ ۳۳۷-۳۳۸.

۹۲ همان، برگ ۱۰۱-۱۰۲.

۹۳ همان، برگ ۶۱.

94 - w.casket, p. 68.

۹۵. قاضی نورالله می‌نویسد: «منقول است که مولی علی به آن دعوی [حلول روح علی(ع) دروی] اکتفا ننموده، دعوی خدایی نیز کرد؛ ر.ک: قاضی نورالله شوشتری، همان، ص ۴۰۰؛ قابل ذکر است که بدنه جنبش مشعشعی نیز به همراه مولی علی است و یاری‌گر او در درگیری‌های دشوار نظامی مذکور است و حتی این حمایت مشعشعیان نیز در دفاعیات سیدمحمد بازتاب دارد، آن‌جا که از ناتوانی خود در مقابله با مولی علی - که قاعده به پشتوانه حمایت مشعشعیان بود - اشاره می‌کند و از عدم اجرای قتل او که به ذهن سیدمحمد خطور کرده بود، یاد می‌کند.

۹۶. برای نمونه، سیدمحمدین فلاح جهت در امان بودن از خطر یورش اسپند، برای مدتی کوتاه اظهار پیوند و پیروی کرد و حتی هدایای قابل توجهی نیز به او داد، اما در نخستین فرصت - که در مدت زمان کوتاهی پیش آمد - یورش سخی سخت بر افراد و اموال او برد.

۹۷. در فاصله قتل مولی علی (۸۶۱) تا مرگ سیدمحمدین فلاح (۸۷۰هـ)، جز در خصوص مقابله وی با حمله خاندان عبادی، از اقدامات تهاجمی و توسعه طلبانه وی اطلاعی در دست نیست.

